**بسم الله الرحمن الرحیم**

**دو موضوع بحث:**

**انسان دراحتیاجات خود متناهی است یا نا متناهی؟**

**امکان قناعت به موجودی ها درانسان هست یا نه؟**

آشنایی به تناهی ویا عدم تناهی احتیاجات انسان توقف دارد براینکه آیا انسان درخلقت وآفرینش خود متناهی است یا نا متناهی است, به عبارت دیگرآیا انسان محدود آفریده شده است تا خواسته محدودی داشته باشد وچون به خواسته خود رسید اکتفا کند ویا انسان نامحدود آفریده شده پس صاحب خواسته نامحدود است ونمیتواند به محدود و متناهی اکتفا کند ؟

حقیقت اینست که انسان درخلقت و آفرینش خود نامحدود است. خداوند برای انسان درآفرینش او کیسه ویا انباری بوجود آورده است که هرگز قابلیت پر

شدن ندارد. انسان اگرچه ازنظرجسمانیت محدود است ظرف یقین ویا مکان

یقینی را پرمیکند وازنظرظرفیت بدن به زمین وفضا میتواند اکتفا کند ولیکن ازنظرروحانیت وخواسته هایی که مربوط علم وروحانیت اوست نامحدود ونامتناهی خلق شده است یعنی درواقع انسان ازجهان بزرگتراست, انسان صاحب جهان است ومیتواند مالک جهان آفرینش باشد,میتواند برتمام عالم احاطه داشته باشد وازهرچیزی بجا و به موقع استفاده کند.

دلیل احاطه انسان برجهان آفرینش همین است که انسان به جای عالم وجهان به جای معلومات او قرارمیگیرد, بدیهی است که عالم برمعلومات خود احاطه دارد. مولا علی علیه السلام درمعرفی عدم تناهی انسان درخلقت وآفرینش واحاطه او برجهان خلقت میفرماید:

" أتذعم انک جرم صغیروفیک ان طول العالم الاکبردوائک فیک وما تشعر ودائک منک وما تبصروانت الکتاب المبین الذی باحرفه یظهرالمظهر"

یعنی تو ای انسان خیال میکنی که جسم کوچکی هستی ودرجهان کوچکی قرارگرفته ای با اینکه یک موجودی هستی که تمام عالم آفرینش در

وجود تو قرارگرفته وهردوایی دروجود تو خلق شده وهرمرضی ازوجود

خودت پیدا میشود وتو هستی آن کتاب بزرگ روشن گو که با بیان وزبان خود همه حقایق را آشکار میسازی وازهرسری با خبر میشوی.

دراین بیان مولاعلی انسان را به جای ظرف وعالم را به جای مظروف معرفی میکند ومیفرماید که جهان درانسان قرارگرفته است نه انسان در جهان. فلاسفه دربیان فلسفی خود دوجهان معرفی کرده اند که یکی از آن دو

را کبیر و دیگری را صغیر که جهان کبیریعنی عالم وجهان صغیریعنی انسان است ولی مولی علی علیه السلام دربیان خودش درمورد فرضیه فلاسفه میفرماید: جهان کبیرانسان وجهان صغیرماسوای انسان است به دلیل اینکه میفرماید عالم اکبردروجود تو ای انسان قرارگرفته است ازطرفی میگوییم آیا جهان آفرینش متناهی است یا نامتناهی؟ آیا عالم خلقت انتها دارد

می توانیم با فرض عقلی ویا حسی برای فضای عالم انتها وآخری پیدا کنیم که از انتها به آنطرف کسی و چیزی نباشد وانسان ویا غیرانسان درخلا مطلق قرارگیرد؟ دراینجا فرض تناهی عالم با عقل و حکمت ویا قدرت خدا

سازگارنیست زیرا دلیلی ندارد که درگوشه ای ازفضا جهان و انسانی باشد و درگوشه دیگرنباشد دراینجا می توانیم جهان آفرینش را به دوقسمت کنیم ودر

این دو قسمت تناهی و یا عدم تناهی آن را بدست آوریم .

قسمت اول: فضا و یا خلا مطلق است

قسمت دوم: مخلوقات وموجوداتی مانند کرات وستارگان وسایرمخلوقات دراین فضا خلق شده اند.

قسمت اول صددرصد نامتناهی است زیرا فضا و خلا به معنی عدم, عدم در

ذات خود نمیتواند متناهی باشد بلکه بایستی نامتناهی باشد زیرا تناهی به معنی محدودیت , محدودیت ازلوازم وجود است نه ازلوازم عدم.

بنابراین فضا نمیتواند متناهی باشد. انسان اگر از ازل تا ابد قدرت پروازدر

فضا داشته باشد که درهرثانیه میلیونها سال نوری پروازکند نمیتواند به جایی

برسد که درآنجا فضا نباشد. فلاسفه می گویند عدم نقیض وجود است همانطورکه وجود نامتناهی است عدم هم نامتناهی است زیرا اگرعدم متناهی

باشد نقیض وجود نیست ولازمه اش اینست که وجود برگردد متناهی شود و یا عدم مانند وجود نامتناهی باشد به عبارت دیگرمنفی هرمثبتی برابرهمان مثبت است نه زیادترونه کمتر.مثلا مدتی را که من زنده بوده ام 50سال است

عدم وجود من هم درهمین 50سال قابل تصوراست . میگوییم زید هست, زید نیست

جمله منفی دراینجا برابرجمله مثبت است یعنی درآن زمانی که لازم بوده زید

باشد نیست ویا درزمانی که لازم بوده نباشد هست. وقتی میگوییم زید نیست نفی وجود زید به همان زمانی مربوط میشود که لازم است بوده باشد نه به زمان قبل ونه به زمان بعد. مثلا اگربگویی برادرم نیست وبعد توضیح بخواهند نمیتوانی بگویی منظورم هزارسال پیش بوده یعنی درآن هزارسال

نبوده زیرا وجود براو وشما مربوط به زمانی است که وجود داشته ویا امکان وجود داشته. زمانهای قبل و بعد به وجود برادرشما مربوط نبوده که درآن زمانها نفی و اثبات شود پس وقتی میگوییم برادرم هست, برادرم نیست

این مثبت ومنفی به یک زمان بر میگردد یعنی عدم هرشی مساوی با همان شی است اگر آن شی محدود است عدم آن هم محدود است واگر آن شی نامحدود است عدم آن هم نامحدود است زیرا عدم و وجود متناقضین هستند

ومتناقضین هم شان وهم قدریکدیگرمیباشند همانطورکه وجود مطلق نامتناهی است عدم مطلق هم نامتناهی است وچون فضا به معنای عدم است درذات خود نامتناهی میباشد.

اما بحث دوم مربوط به مخلوقاتی است که درفضا خلق شده اند مانند این همه ستارگان واجرام آسمانی وذراتی که درفضا پراکنده شده ومخلوقاتی که درعوالم وجود خلق شده آیا این مخلوقات وموجودات که به اراده خدا خلق شده اند متناهی هستند یا نامتناهی هستند ؟

دراینجا منظورازمخلوقات مورد بحث همان چیزهایی هستند که درعالم قابل اشاره وقابل شماره اند, هرکدام ازآنها گوشه ای ازعالم را اشغال کرده اند وهرکدام درجای خود مخلوقی هستند وبازدرداخل هریک ازآن عوالم خلق بسیاری خلق شده اند, دراینجا می گوییم ازنظراینکه این مخلوقات و

موجودات قابل اشاره هستند قابل شماره هم می باشند وچون قابل شماره اند محدودند وچون محدود هستند متناهی می باشند زیرا نامتناهی یعنی شی نامحدود وغیرقابل اشاره وغیرقابل شماره, اگرفضای عالم پرازگردوویا اشیاء قابل شماره باشد بدلیل همان قابلیت شماره محدود است وبه آخرمیرسد

ما می توانیم ازعدد یک تا میلیاردها وآنچه ممکن است موجودات قابل شماره

را بشماریم وبه آخربرسانیم یعنی چنین قابلیت وامکاناتی وجود دارد, یعنی مخلوقات قابل شماره احصاء شدند وشماره آنها روشن گردد ممکن است انسانها نتوانند مخلوقات وموجودات را از نظرعدد وشماره به آخربرسانند ولی چون قابل شماره هستند حتما متناهی میباشند ودربرابریک علم محیط وبزرگ شماره آنها هم معلوم میگردد.

دراینجا می گوییم خداوند درقرآن خبرمیدهد که شماره تمام مخلوقات را میداند وهم آنها را احصاء نموده.

درسوره مریم میفرماید: " لقد احصاهم وعدهم عدا " یعنی تمام مخلوقات را احصاء نموده و همه آنها را شمرده است .

درسوره یس هم میفرماید: " وکل شی احصیناه فی امام مبین "

یعنی همه چیز را شماره نموده وآخرین عدد آنرا به امام سپرده است .

اگر مخلوقاتی که درفضای نامتناهی خلق شده اند مانند فضا نامتناهی باشند قابل شماره نیستند زیرا عدد برای نامتناهی بکار نمیرود وعدد جواب گوی

نامحدود و نامتناهی نیست. ازطرفی خداوند دراین آیه ادعا کرده است شماره

مخلوقات را میداند و آنها را تا آخرشمرده است این آیه دلیل تناهی مخلوقات است پس به دلیل عقلی ازنظرقابلیت اشاره و شماره مخلوقات وبه دلیل نقلی

یعنی همین آیه دردوسوره قرآن مخلوقات فضا متناهی هستند وامکان نامتناهی برای آنها که قابل اشاره هستند محال وممتنع است.

پس نتیجه بحث اینکه فضای عالم نامتناهی بوده ومخلوقات فضا متناهی هستند دراینجا این سوال بوجود می آید که درصورتی که مخلوقات فضا متناهی وقابل اشاره اند انسان هم یکی ازهمین مخلوقات است چطورمیشود

انسان نامحدود ونامتناهی باشد؟

درمورد انسان دو بحث بوجود می آید که ازیک نظرانسانها متناهی وازنظر

دیگرنامتناهی هستند.

بحث اول درباره افراد انسان وشماره مخلوقاتی بنام انسان است خواه در

زمین ویا کرات دیگرباشند دراین بحث انسانها مانند سایر مخلوقات قابل اشاره و شماره اند وحتما تعداد آنها هم درعلم خدا ودرعلم اولیاء خدا معلوم

است زیرا انسانها دراینجا مانند سایر اجرام و اجسام هرکدام فضای مخصوصی را گرفته ودر مکانی خلق شده اند .

بحث دوم راجع به کیفیت خلقت انسان و تجهیزات وجودی او میباشد که ازاین نظرمی توانیم بگوییم انسان درخلقت وآفرینش خود نامتناهی است.

خداوند انسان را طوری آفریده که نمیتواند درعلم و قدرت وخواهشهای خود محدود ومتناهی باشد, علامت نامتناهی بودن انسان عدم محدودیت علم و خواهش اوست. آیا انسانها میتوانند درمقدارمعلومات وکسب دانش متناهی

باشند؟ یعنی قسمتی ازمعلومات وآشنایی به حقایق عالم, کیسه وجود آنها را پر کند تا لبریزشود که ازآن ساعت به بعد ظرفیت علمی نداشته باشد و قدرت دانستن و فهمیدن ازآنها سلب شود؟

مسلما چنین حالتی برای انسان قابل تصورنیست. انسان تا ابد میتواند درراه کسب علم وقدرت پیش رود وبرای همیشه بداند وهرچه بیشتربداند آمادگی او برای دانستن بیشترمیشود نمی توانیم اینجا درراه کسب دانش وپیدایش معلومات دروجود انسان حدی قائل شویم وبگوییم فقط تا آنجا وتا انتهای آن حد میتواند بداند و بفهمد, انسان میتواند صاحب علم نامتناهی شود آنچنانکه دروصف علم مولای متقیان چنین فرضیه هایی بوجود آمده که او صاحب کلمات خداست, کلمات خدا هم آنقدرزیاد است که اگر هفت دریا مرکب باشد تمام درختها وگیاهها قلم و جن و انس نویسنده باشند نمیتوانند کلمات خدا را به آخربرسانند .کلمات خداوند دراینجا به علم علی ابن ابیطالب(ع) تفسیر شده است پس میتوانیم بگوییم که انسان دراستعداد خود میتواند صاحب علم نامتناهی شود یعنی همه چیز را بداند وازآنچه نیست و بعد واقع میشود با خبرگردد بدیهی است که دراینجا خواهش انسان با علم او هماهنگ میشود یعنی انسان آنچه میداند میخواهد وبرای وصول به خواسته خود لازم است که صاحب قدرت نامتناهی گردد پس دراینجا سه مساله پیش می آید که هرکدام

دلالت برعدم تناهی انسان میکند.

اول انسان صاحب علم نامتناهی میشود.

دوم براساس علم نامتناهی صاحب خواهش نامتناهی میشود.

سوم برای وصول به خواهش نامتناهی لازم است که صاحب قدرت نامتناهی گردد.

ازاینجا به بعد مساله رازنیازانسان به خوبی کشف میشود که یگانه راه برای رفع نیازانسان چیست؟

برای توضیح بیشترمطالب بالا میگوییم که انسان درخلقت خود به سه اصل مجهزاست که هریک ازآن اصول انسان را به یک حقایق نامتناهی علم و دانش مربوط میکند.

اول اصل ماده و مقتضیات آن .

دوم اصل نورو نیرو وخصایص ذاتی , ترکیبی نور.

سوم اصل صفات واسماء خداوند تبارک وتعالی .

این سه اصل هرکدام درذات خود صاحب آثارومقتضیات نامتناهی هستند که

انسان با درک وآشنایی به خصایص این سه اصل صاحب علوم نامتناهی میگردد.

اول اصل ماده, ماده یعنی همان چیزی که ازآن اجرام واجسام عالم ازآب وخاک وهوا و حرارت نباتات وجمادات وحیوانات وهمه چیزوعناصرعالم بوجود می آید اجرام و اجسام اگرچه ازیک ماده بوجود آمده اند وازنظرماده

یک حقیقت هستند ولیکن ازنظرخصایص ومقتضیات ماده با یکدیگرتفاوت محسوسی دارند. آب وهوا دراصل مادیت مشترکند ولیکن دراقتضای موادی که ازاجتماع وترکیب آن آب وهوا بوجود آمده با یکدیگرفرق دارند همینطور

خاک وعناصرخاکی ازفلزات ومعادن واملاح وترکیبات دیگرهمه باهم از

نظراصل مادیت مشترک هستند ولیکن ازنظرخواص وآثاری که درهرعنصروماده ای وجود دارد با یکدیگراختلاف دارند همچنین نباتات وحیوانات. شاید نتوانیم انواع موجودات مادی که ازخاک بوجود آمده اند به آخربرسانیم نباتات ازنظرخاصیت واثرچند نوع اند, حیوانات وحشرات هم چنین, جمادات ونباتات ومعادن هرکدام آنها ازنظرآثاروخاصیت متفاوت به چند قسمت تقسیم میشوند حتی اگرآبهای عالم را ازنظرخاصیتی که دارند

بررسی کنیم شاید نتوانیم اقسام وانواع آن را به آخربرسانیم دراینجا میتوانیم

بگوییم که مواد و اجسام عالم ازنظرخصایص وآثارذاتی تا نزدیک به بینهایت قابل قسمت میباشند. خداوند انسان را درخلقت ازنظرمادیت طوری

مجهزکرده است که به تمام انواع واقسام ماده و خصایص ومقتضیات میتواند

ازطریق حواس پنجگانه آشنایی پیدا کند یعنی ازهرعنصرمادی که درعالم خلق کرده وبا آن اثرمحسوسی بخشیده است نمونه ای هم دروجود انسان آفریده تا ازطریق همین نمونه ذاتی بتواند به خاصیت واثرهمان ماده آگاهی پیدا کند .برای بیان همین حقیقت درسوره دهردرمعرفی انسان درآیه دوم میفرماید: "ما انسان را ازنطفه آفریدیم که مخلوط وممزوج به تمام عناصر و مواد عالم است " وباز میفرماید: " انسان را ازطریق ابتلا وارتباط به مواد و عناصر عالم به حقیقت هرچیزی آگاه میکنیم انسان درزندگی خود میتواند با هرجسم وماده ای ازطریق حواس پنجگانه ارتباط پیدا کند وازخاصیت همان جسم وماده آگاهی پیدا کند مثلا ازطریق ذائقه شیرینی ها و تلخی ها ومزه های دیگررا می فهمد شاید حیوانات دیگرمانند انسان صاحب یک چنین

ذائقه ای نباشند که به اقسام مزه ها آگاهی پیدا کنند می بینیم علف های تلخی که با ذائقه انسان مناسب نیست وانسان نمیتواند ازآنها استفاده کند برای

گوسفندان ویا گاو وشترشیرین است. ما درذائقه خود به تلخی ها آگاه میشویم,

شاید حیوانات نتوانند مفهوم تلخی ها درنباتات را کشف کنند به همین دلیل علف های تلخ درذائقه آنها خیلی شیرین است وباز شاید حیوانات ازشیرینیها

بی اطلاع باشند واین مزه با آنها ناجورباشد می بینیم مانند انسان ازشیرینیها مانند عسل وشکروغیره استفاده نمیکنند ولی انسان درذائقه خود ازطریق

آشنایی به هرمزه ای وضد آن می تواند به خاصیت هرگیاهی وماده ای درذائقه خود آشنایی پیدا کند همینطوراقسام رنگها ازطریق باصره واقسام صداها ازطریق سامعه وغیره.

اصل دوم اصل نور ونیرو که به عنوان روح دروجود انسان قرارگرفته وبا جسم انسان ترکیب شده .

انسان ازطریق شعاع روح به اقسام علم ها ودانش ها وادراکات وتفکرات وصفاتی مانند عاقلی ومتفکروحلم و شجاعت وسخاوت و غیره آشنایی پیدا

میکند که همه آن صفات انسانی وفضائل اخلاقی مربوط بوجود روح درهیکل انسان هست.

امام ششم درتعریف خاصیت های روح وماده حدیثی دارد که میفرماید:

خداوند ماده جهل را ازیک دریای تلخ و شوربوجود آورد وماده عقل را ازیک دریای شیرین وگوارا پس این دو اصل را دروجود انسان با هم ترکیب

کرد که ازاین ترکیب هرکدام آنها هفتاد و پنج صفت و هفتاد و پنج اقتضا بنام

لشکرعقل و جهل پیدا میکند دراین موقع امام (ع) مقتضیات عقل وجهل راکه

همان خاصیت مادی و روحانی انسان است میشمارد وانسان را متوجه میکند

که درذات ووجود خود ازمقتضیات جهل مانند کفروتکبرو بخل وحسد وامثال

آن بپرهیزد ومقتضیات عقل وروح بنام ایمان و خضوع وتواضع وصفات دیگردروجود خود زنده نماید. اگر انسان توانست ازدایره مقتضیات ماده خود را به دایره مقتضیات عقل وعلم که خاصیت روح است بکشاند ازفرشتگان

مقرب خدا هم بالاترقرارمیگیرد واگردردایره مقتضیات ماده و شهوت جلی شود ونتواند خود را به دایره عقل و معرفت بکشاند ازحیوانات هم پست تر

میشود وبازاین معنی را مولا علی(ع) دریک عبارت دیگری می پروراند و

میفرماید: خداوند چهارپایان را آفرید ودرآنها جهل و غضب وشهوت قرارداد

آنها دائم اسیرشهوت وغضب میباشند وفرشتگان را آفرید ودرآنها عقل و علم

قرارداد وآنها بجزعلم ومقتضیات علم چیزی نمیدانند ولیکن انسان را ازاین دو اصل مرکب ساخت, اصل عقل و علم را که ازمقتضیات روح است با

اصل شهوت و غضب ترکیب کرد وازاین ترکیب معجونی بنام انسان بوجود

آورد که انسان اگربوجود خود مراجعه کند درخود این دو اقتضا را می یابد,

هم عقل و علم و هم شهوت و غضب. اگرانسان بتواند مقتضیات مزاج و شهوت خود را به نیروی عقل و علم مهارکند ومقتضیات طبیعت را درشعاع مقتضیات علم و عقل قراردهد ازفرشتگان بالاتراست ومیتواند آنها را دراستخدام خود قراردهد واگرجانب عقل و علم را رها کند وصرفا دردایره شهوت وجهل قرارگیرد ازحیوانات هم پست ترمیشود انسان ازآن راه به اسفل السافلین می رود یعنی پست ترین مخلوقات وازاین راه به اعلا علیین

انتقال پیدا میکند که شریفترین وعزیزترین مخلوقات است.

این صفات روحانی وایمانی که مایه پرورش انسان است تماما ازمقتضیات

اصل روح میباشد. آنجا که شهوت ما برما حاکمیت پیدا میکند وما را بدنبال

عمل نامشروع می اندازد درهمان حال و درهمان راه وجدان ما که همان

خاصیت روح و عقل است ما را ناراحت می کند وبرآن کارملامت می نماید

ویا ازآن راه باز میدارد دراین موقع نیروی دوم ما که عقل ودانش است همان شهوت را درراه مشروع و حلال بکارمی اندازد وما را ازطریق مشروع بهره مند میکند ویا آنجا که غضب ما تهییج میشود وما را وداربه ظلم وتجاوزمی نماید که ازقدرت خود علیه انسان ضعیف استفاده کنیم وانتقام بگیریم بازنیروی دوم ما که ازخواص روح و عقل است بنام وجدان ما را ازظلم و تجاوز باز میدارد وبوجود چنین صفتی ناراحت میکند ازراه ظلم وستم باز میدارد. درهمین جا نیروی عقل ما را واداربه خدمت ضعفا بجای ظلم و ستم می نماید وبه جای پیدایش یک صفت به عنوان ظالم و متجاوز ما را مجهز به صفت خوبی به عنوان عادل وخدمتگزاروامثال آن می نماید.

همینطوردرهمه مراحل زندگی همراه مقتضیات مزاج وطبیعت خود اقتضای روح بنام عقل ووجدان حکمفرمایی میکند وما را ازآلودگی به گناه بازمیدارد

پس یکچنین مقتضیاتی بنام عقل وعزت و شرف یک چنین چیزها ازخواص اصل دوم بنام نیروی عقل و روح است که مایه تکامل انسان میشود .

اصل سوم مجهزشدن به صفات الهی وآشنایی به حقایق طبیعت است.

برای تکامل انسان به صفات انسانی و اخلاق الهی میتوانیم مبدا ومنتها پیدا کنیم وحال خود را دراین مبدا ومنتها ملاحظه نماییم که به کجا رسیده ایم و

درکجا هستیم . امام ششم (ع) به این مبدا ومنتهای تکامل اشاره میکند و میفرماید: خداوند به انسانی رحم میکند ولطف خود را شامل حال کسی قرار

میدهد که بداند رشد وتکامل او ازکجا شروع شده ودرکجا هست وبه کجا خاتمه پیدا میکند. مبدا رشد انسان همان صفات طبیعی و غرائض حیوانی اوست ما ذاتا ازماده و ازطینت طبیعت هستیم یعنی ما ازماده بوجود آمده ایم

ازطریق ماده به عالم روح انتقال پیدا میکنیم وازطریق روح و صفات روحی

به عالم الهی منتقل میشویم .صفات طبیعی یا مادی ویا به عبارتی دیگر

صفات حیوانی وشیطانی که همان مقتضیات مزاج وطبیعت است ازهرچیز به ما نزدیکتراست مثلا آنجا که گرسنگی وتشنگی برما غلبه میکند وچشم ما

به آب و غذا میافتد دراولین مرتبه طبیعت ما تحریک میشود وما را واداربه جلب آب و غذا وغیره میکند دراینجا که بسوی لقمه و طعمه خود حرکت میکنیم فقط اشتها به آب و غذا برما حاکمیت دارد وچه بسا برما غلبه میکند وما را بازمیدارد ازتفکراینکه این آب و غذا ازکجا آمده, آیا حلال است یا حرام ؟ آیا دراستفاده آن مسوولیت داریم یا نه ؟

دراینجا اکثریت مردم بدون تفکرومطالعه براساس همین اشتها حرکت میکنند

وبدون تفکرو مطالعه بدنبال مادیات وجلب مال و ثروت میروند وچه بسا اکثریت که دراین راه هلاک میشوند یعنی ازطریقی مال و ثروت بدست میاورند وبه مشتهیات خود میرسند که برای آنها مایه محکومیت میشود.

این تحریک وتحرک ازمبدا مزاج وطبیعت درمسیرغرائضی که ما را واداربه جلب آب و غذا ومال و ثروت میکند مبدا جهش وتحول وتکامل انسان است.انسان درآنجا براساس اقتضای طبیعت خود بدنبال جلب ملایمات ودفع ناملایمات میرود بایستی جهش وتحرک خود را با تفکروتعقل توام کند یعنی از غرائض خود درشعاع فکروتعقل استفاده کند ودرمسیرهدایت عقل ودانش بسوی مشتهیات وجلب مال وثروت برود, دراین مسیرکه انسان هرحرکتی را با تفکروتعقل مربوط میسازد ودرشعاع هدایت عقل بسوی آنچه

میخواهد حرکت میکند غرائض نفسانی وطبیعی او به هدایت عقل مهار

میشود وازهرحرکت وعملی صفت خوبی بنام فضائل انسانی واخلاقی بوجود میاید شهوت او توام با عفت و پاکی میشود وغضب او توام با عدالت و شجاعت میگردد حرص او توام با رقابت وکسب فضیلت وترقی میشود همین طورازهرجهشی وحرکتی برای او صفت خوبی ظاهرمیشود که درآن صفت مطلوب خداوند متعال قرارمیگیرد انسان خوبی شناخته میشود خواه ایمان به خدا داشته باشد یا نداشته باشد چه بسا بسیاری ازانسانها غیر مسلمان ویا کافر

به خدا هستند ولیکن به صفات انسانی وفضائل اخلاقی مجهزمیباشند ولی اگر

انسان بخواهد که صفات انسانی او وفضائل اخلاقی او عمیق وریشه دارباشد بایستی ازطریق ایمان به خدا واستمداد او ازذات الهی اخلاق و فضائل انسانی را پرورش دهد و سعی کند درهرصفتی آن طورباشد که خدا میخواهد ومطلوب خدا میباشد مثلا انسان برای اینکه شهوت وطمع خود را مهارکند وازطریق پاکی وعفت به مشتهیات خود برسد برای غلبه به شهوت وتبدیل آن به پاکی و عفت بهترین راه همین است که ایمان به خدا بیاورد وخود را ملزم به اجرای احکام ومقررات الهی نموده آنچه میل و اشتها به آن دارد از

راه حلال کسب کند. دراینجا ما میتوانیم دو نفرانسان را که برای ارضاء شهوت خود قیام و اقدام میکنند مثال بزنیم تا معلوم شود کدامیک ازاینها دردرجه اعلی واکمل هستند . فرض کنید قوه شهوانی انسان را تحریک ووادارمیکند که عقب زنی برود وشهوت خود را ارضاء نماید دراینجا انسانی که بدنبال شهوت خود میرود سه قسم است:

اول انسانی که دیوصفت ازطریق قهرو غلبه بدنبال کارنامشروع میرود وبرای ارضاء شهوت خود رضایت زن ویا اولیاء او را حساب نمی کند وملاک عمل خود قرارنمیدهد وبعد ازطریق قهروغلبه به مقصد نامشروع خود میرسد قهرا انسانی است که درنظرهمه محکوم است .

دوم انسانی که برای رسیدن به مشتهیات خود ازطریق جلب رضایت زن یااولیاء او وارد کارمیشود ولیکن استفاده ازاین طریق را مربوط به حکم یا

دستورخدا قرارنمیدهد ازطریق قانون الهی زنی را به عقد خود درآورده تا

به آنچه میخواهد برسد, یک چنین انسانی اگرچه ازطریق قهرو غلبه وارد کارنشده ودیوصفت ازطریق نامشروع استفاده نکرده ازطریق جلب رضایت زن ویا اولیاء زن به مقصد خود رسیده ولیکن ازنظراینکه هرنعمتی ازنعمتهای عالم نعمتی است که خدا آفریده انسان درتصرف آنها ووصول به مشتهیات بایستی ازطریق جلب رضایت خدا وکسب اجازه ازپیشگاه او وارد کارشود مثلا خداوند درقرآن میفرماید:

" اگرشما بخواهید ازگوشت حیوان حلال گوشتی استفاده کنید آن حیوان برای شما حلال است که نام خدا را ببرید, منظورازنام خدا بردن یعنی با کسب اجازه ازخداوند متعال ازنعمتی که آفریده است استفاده کنیم بخصوص درمورد ازدواج واستفاده اززنان که میفرماید:

" زنها کنیزهای خدا هستند بدون کسب اجازه ازمالک آنها که خدا باشد کسی حق ازدواج وتصرف آنها را ندارد "

دراینجا مشاهده میکنیم که انسان سوم برای ارضاء شهوت و استفاده اززنان,

مطلب دوم را رعایت میکند.

اول جلب رضایت خدا, دوم زن واولیاء زن اورا دراین عمل مشروع خود, خدا وخلق خدا را ازخود راضی وازنعمت خدا بهره مند شده, انسان دوم فقط ازطریق رضایت خلق خدا ازاین نعمت بهره مند شده و جلب رضایت خدا را ملاک خود قرارنداده واما انسان اول به غضب خدا و خلق خدا مبتلا شده ودرنظرآنها محکوم است بدیهی است که انسان سوم درعین حال که بدنبال شهوت خود رفته وبرای ارضاء نفس خود اقدام بکارکرده است به بهترین صفات خدایی که عفت و ایمان باشد مجهزگردیده همینطوردرهمه مراحل انسانهایی که برای وصول به مشتهیات خود و استفاده ازنعمتهای خدا دو اصل را رعایت میکنند ازطریق صفات روحی وصفات انسانی به عالم الهی

انتقال پیدا میکنند درآن عالم مشمول عنایات والطاف الهی شده به حد اعلای کمال میرسد دراین میدان مجهزبه صفات واخلاق الهی شده طوری کمال پیدا

میکنند که اراده خدا با اراده آنها توام شده همچنین علم خدا وقدرت خدا به هر

کاری دانا و توانا میشود.

**معراج تکاملی ومعراج سیری:**

کلمه معراج بروزن مفعال دراصطلاح ادبی وعربی اسم اسباب وابزاری است که بوسیله آن عروج واقع میشود مانند نردبان برای رفتن به پشت بام

ویا سفینه های فضایی برای صعود به آسمان.

معراج دلالت میکند برآن وسیله ها واسبابی که به سبب آن خداوند بندگان خود را بسوی خود عروج میدهد وآنها را ازقید حاکمیت ماده وطبیعت آزاد

ساخته به خود مربوط میسازد.

معراج دراصطلاح قرآن حرکت شی یا شخص بسوی خداوند متعال است گاهی این کلمه عروج ومعراج به دین خدا نسبت داده شده مانند سوره

آیه " یدبرامرمن السماء الی الارض ثم یعرج الیه فی یوم کان مقداره الف سنة " یعنی خداونداحکام خود را ازآسمان بسوی زمین نازل میکند پس از

آن درمدت هزارسال امرالهی به همراه تکامل نفوس بشربسوی خدا عروج

می نماید. منظورازامرخدا که ازآسمان به زمین نازل میشود دین خداست.

دین خدا مجموعه اوامرونواهی او می باشد که بوسیله پیغمبران وامامها از

طریق وحی و الهام درروی زمین دراختیاربشرقرارمیگیرد واهل زمین به

اوامرخدا آگاهی پیدا میکنند پس ازآن نفوس انسانها بوسیله دینی که از

آسمان نازل شده پرورش پیدا میکند بسوی خدا عروج می نماید تا زمانی که برانسانها حالت لقاءاللهی دست میدهد وباز درسوره معارج خداوند کلمه

عروج را به فرشتگان وروح نسبت میدهد وخود را هم دراین سوره به عنوان صاحب معارج معرفی میکند ومیفرماید:

" فرشتگان و ارواح انسان درمدت پنجاه هزارسال بسوی خدا عروج میکنند وبه مقصد واقعی خود میرسند"

دراین آیات معراج به معنای تکامل استعمال شده است.

آنچه ازتاریخ اسلام روشن و مسلم شده است این است که برای شخص حضرت رسول اکرم(ص) معراج واقع شده است ایشان درهمین دنیا دردوران نبوت خود سیرمعراجی داشته اند.

ازمبدا جهان خود را به انتهای عالم رسانیده اند وسیر خود را ضمن آیات قرآن و سخنرانیها به مردم ابلاغ کرده اند ومسلمانان را ملزم فرموده اند که اعتقاد به معراج داشته باشند وآن را ازضروریات نبوت پیغمبربدانند تا جایی که حضرت عیسی(ع) طبق گفته های خود درانجیل برنابا ازمعراج پیغمبراکرم(ص) خبرداده اند . درفصلی ازاین کتاب که راجع به ظهور

پیغمبراسلام پیشگویی میکند میفرماید: " هریک ازما پیغمبران اگرسفری به آسمان کند و به آسمان برود دیگربرنمی گردد تنها پیغمبری که مسافرت او به آسمان مانند سفرازشهری به شهردیگرمیباشد به آسمان میرود و برمی گردد حضرت محمد(ص) خاتم الانبیاء است که به آسمان عروج میکند وبرمی گردد ودومرتبه یا چند مرتبه به آسمانها سفر میکند."

پیغمبراسلام سفرمعراجی خود را همراه مشاهداتی که دراین سفرداشته است همه جا به مسلمانان خبرداده, مبدا ومنتهای سیر خود را گفته و کیفیت

معراج خود را به آسمان خبرداده است.

احادیث واخباردراین زمینه ازپیغمبراکرم وائمه اطهارزیاد است ازهمه بهتروبالاترآیات قرآن وسوره ای است که برای معرفی معراج پیغمبرنازل

شده که یکی ازآن سوره ها را سوره اسراء معرفی کرده اند وبه همین مناسبت که دراین سوره خداوند متعال خبر میدهد که پیغمبرخود را درآسمان سیرداده است.

سوره دیگرسوره النجم است که درآن سوره هم خداوند خبر میدهد که پیغمبرخود را به معراج برده ودرآن حالات معراجی با رسول خدا سخن

گفته وآن را آنچنان به خود نزدیک کرده است مانند دوسرکمان که هنگام

کشیدن به انسانی که زه کمان را میکشد نزدیک میشود درچند آیه ازاین سوره شریفه خداوند کیفیت عروج وتقرب به پیغمبراکرم را شرح میدهد بطورکلی وقوع معراج ازمسلمات تاریخ اسلام است که دربیست وسه سال

دوره نبوت واقع شده است ومسلمانان به آن معتقد شده اند.

اختلاف رای مسلمانان درکیفیت وقوع معراج است که به چه صورت واقع

شده است؟ عروج روحی بوده است یا عروج بدنی ویا روحی تنها وبدنی تنها ؟ ولیکن دراصل وقوع معراج اختلافی ندارند.

همه مورخین اسلام وقوع معراج را درتاریخ خود وتفسیرهای اسلامی نوشته اند. برای وضوح حقیقت معراج لازم است که دراطراف چند اصل بحث کنیم:

اول - ترجمه و تفسیر آیات مربوط به معراج .

دوم - معراج سیری ومعراج تکاملی .

سوم - مبدا ومنتهای معراج تکاملی .

چهارم - مبدا ومنتهای معراج سیری.

پنجم - کیفیت وقوع معراج تکاملی .

ششم - کیفیت وقوع معراج سیری.

هفتم - مشاهدات عینی وعلمی درمعراج تکاملی وسیری.

**درترجمه آیات مربوط به وقوع معراج** اولین آیه که ازسیرپیغمبرومشاهدات

معراجی او سخن میگوید اولین آیه بنی اسرائیل است.

دراین آیه خداوند خود را وصف وتعریف میکند وبا ایجاد آیتی بزرگ خود را می ستاید ومی فرماید: " منزه است خدایی که بنده خود محمد(ص) را دریک شب ازمسجدالحرام به مسجدالاقصی برد تا دراطراف مسجدالاقصی

آیات خود را به پیغمبراکرم نشان دهد خداوند شنوا و داناست"

این آیه شریفه درقرآن اولین آیه ای است که ازسیرشبانه پیامبربه مسجدالاقصی خبرمیدهد ونشان میدهد که دریک شب پیغمبررا ازمکه معظمه به مسجدالاقصی برده است. مسجدالاقصی درظاهرقرآن بیت المقدس است که بوسیله پیغمبران بنی اسرائیل ساخته شده است. درمیان مساجد عالم دو مسجد ازهمه آنها شریفترو بزرگتراست که مراسم حج دریکی ازاین دو مسجد واقع شده است پیش ازظهوردین اسلام ملت یهود

وملت مسیح مراسم حج خود را درمسجد الاقصی انجام میدادند وآن را قبله

خود قرارداده بودند فرزندان حضرت ابراهیم که همان طوائف قریش و سایرعربها بودند مراسم حج خود را درمسجدالحرام انجام میدادند بعد ازظهوردین مقدس اسلام پیغمبراسلام مراسم حج وقبله را به مسجدالحرام

اختصاص داده است وخداوند درقرآن اصرارکرد که بایستی مسجدالحرام

قبله مسلمانان باشد و مراسم حج را درآن مسجد انجام دهند فقط همین دو مسجد بوده است که ازطریق تبلیغ ودعوت پیغمبران قبله بندگان خدا شناخته شده و مراسم حج و قربانی دراطراف آن انجام گرفته است.

دراین آیه شریفه همین قدرخداوند خبرمیدهد که درشبی ازشبها پیغمبراسلام

را ازمسجدالحرام به بیت المقدس برده است وبعد ازنشان دادن آیات قدرت خود دومرتبه او را به مسجدالحرام برگردانده است درشبی که این حادثه واقع شده فردای آن شب پیغمبراسلام به مسلمانان خبرداد که دیشب مسجدالاقصی رفتم و برگشتم مسلمانان منکرچنین مسافرتی شدند وگفتند چطورمیشود که شما دریک شب این راه طولانی را که درحدود 150 فرسخ هست طی کنید, بروید و برگردید؟!

پیغمبراسلام فرمودند: درمدتی کمترازیک ثانیه با طی الارض ازمسجدالحرام به مسجدالاقصی رفته و برگشته . سپس برای اثبات صحت

ادعای خود ازقافله ای که به شام می رفت خبردادند که آن قافله را دیدم در

کجای بیابان منزل کرده وبه استراحت مشغول شده بودند, مسلمانان درانتظارنشستند تا آن قافله برگردد وبپرسند که آیا شب معراج پیغمبردر

همان موضعی بودند که پیغمبرخبرداده است ویا درجای دیگرمنزل کرده اند.پس ازمراجعت قافله وتحقیق و پرسش دانستند که ادعای پیغمبردرست بوده است وآنها شب معراج درهمان محلی بوده اند که پیغمبرخبرداده است.

این آیه شریفه همین قدرخبرمیدهد که دریک شب پیغمبراکرم ازمکه به بیت المقدس رفته و برگشته است دراین آیه خبری ازمعراج آسمانی پیغمبرنیست مسجدالحرام ومسجدالاقصی هردو درزمین است ومسافرت بین این دو مسجد یک مسافرت زمینی است که ازشهری به شهردیگرواقع شده است هرچند که این مسافرت تند و سریع بوده است وبا طی الارض انجام گرفته است ولیکن ازطریق فرمایشات خود پیغمبرو اخبارو احادیث رسول خدا خبرداده است که درآن شب ازمسجدالحرام به مسجدالاقصی وازمسجدالاقصی به آسمانها سفرکرده است وکیفیت معراج خود را به آسمانها کاملا بیان فرموده ودرتفسیرهمین آیه امام پنجم(ع) خبرمیدهد:

مسجدالاقصی دراین آیه عبارت است ازمحلی درانتهای عالم که درآن مسجد ساعتهای معراجی پیغمبرواقع شده وبا خدای خود دررازو نیازبوده و آیاتی ازقرآن شریف را که درآخرسوره بقره است درآن مسجد ازخداوند متعال فراگرفته است . امام پنجم(ع) عالم آفرینش را به شهری شبیه میکند که درآن مسجدالحرام واقع شده و میفرماید که مسجدالاقصی درانتهای این شهراست سپس با انگشت خود به آسمان اشاره میکند ومیفرماید که مسجدالاقصی درآن طرف آسمانها بوده که پیغمبربه آنجا سفرکرده است.

بالاخره تمام کسانی که ازمعراج پیغمبرسخن گفته اند همه جا فرموده اند که سفراو اززمین به آسمان بوده است لذا ازشهری به شهردیگردرکره زمین.

درهمین آیه شریفه هم دلائلی وجود دارد که سفرآن حضرت اززمین به آسمان بوده است نه ازشهری به شهردیگر.

زیرا دراین آیه خداوند خود را به انجام آیتی بزرگ که درتاریخ بی سابقه بوده است می ستاید وآن آیت بزرگ و بی سابقه بردن پیغمبرازمسجدالحرام

تا مسجدالاقصی است. چنین آیتی که سفرازشهری به شهردیگربا سرعت واقع میشوداختصاص به پیغمبراسلام نداشته است بلکه پیغمبران گذشته هم صاحب یک چنین آیتی ویا بالاتر ازآن بوده اند.

سلیمان ابن داوود با درباریهای خود ازطریق هوا با سرعت سفرمیکند چنان سرعتی که طبق آیه قرآن پیش ازظهربه اندازه یکماه راه و بعد ازظهربه اندازه یکماه حرکت دارد, بدیهی است که سفریکماهه از150 فرسخ بیشتراست پس سلیمان ابن داوود ظرف چند ساعت پیش ازظهروبعد

ازظهردرحدود 400ویا 500 فرسخ راه مسافرت کرده است که این مقدارازسفرشبانه پیغمبربه بیت المقدس بیشتراست همچنین وصی سلیمان بن داوود " آسف برخیا" دریک چشم بهم زدن ازبیت المقدس به یکی ازشهرهای یمن رفته وتخت بلقیس را دریک چشم بهم زدن به بیت المقدس آورده است که این سفرهم خیلی سریعترازسفرپیغمبراسلام به مسجدالحرام بوده است. بنابراین سفرپیغمبرازشهری به شهردیگراگردریک ثانیه هم اتفاق افتاده باشد بازهم آیتی بزرگ بشمارنمیرود که خداوند خود را به آن ستایش کند, پس برای اثبات بزرگ بودن آیت سفرپیغمبراسلام بایستی بگوییم که سفری اززمین به آسمان بوده است که ازمختصات پیغمبراسلام

شناخته شده است دیگراینکه خداوند دراین آیه میفرماید:

پیغمبراکرم را به مسجدالاقصی بردیم تا آیات عظمت خود را به او نشان

دهیم ازاین جمله اینطوراستنباط میشود که آیات عظمت خدا درمسجدالاقصی ازمسجدالحرام بیشتراست با اینکه چنین نیست اگراین آیات, آیات تاریخی وآثارپیغمبران باشد که این آثاردرمسجدالحرام ازمسجد

الاقصی بیشتراست درآنجاست که هرپیغمبری اثری ازخود بجا گذاشته بخصوص آثاروجودی حضرت ابراهیم. بنابراین آیات الهی در بیت المقدس

ازمسجدالحرام بیشترنیست که خداوند میفرماید: اورا به مسجدالاقصی بردیم تا آیات عظمت خود را به او نشان دهیم.

بنابراین ازظاهرآیه اینطورفهمیده میشودکه سیرو مسافرت رسول خدا سیری فوق العاده وبی سابقه درخورعظمت وشان خداوند متعال بوده است

وچنین سیربی سابقه لابد یک سفرآسمانی بوده است که خداوند متعال پیغمبرخود را درآسمانها سیرداده است. دیگراینکه دربرخی آیات قرآن خداوند ادعامیکند که اولیاء خود را به آسمانها عبورمیدهد وآنها را برآسمانها مانند زمین مسلط میکند تا همانطورکه زمین زیرپای بندگان او هست آسمان هم زیرپای آنها باشد وهمانطورکه براهل زمین سلطنت میکنند

براهل آسمانها هم سلطنت کنند.

درسوره صاد خداوند درمقام تعریض به کفارمیگوید که آنها درآرزوهستند

برآسمانها سلطنت کنند ولیکن هرگزبه آرزوی خود نخواهند رسید ودرسفر

به آسمانها با شکست روبرو میشوند ازاین تعریض معلوم میشود که اولیاء خدا موفق خواهند شد که به آسمانها سفرکنند وبرآسمانها مانند زمین سلطنت

داشته باشند زیرا هرموفقیتی که ازکفارسلب شود برای مومنین اثبات میگردد. مثلا اگرخداوند بفرماید به کفاربوی بهشت را استشمام نخواهند کرد معنایش این است که مومنین وارد بهشت خواهند شد وازلذائذ آن بهره مند خواهند شد پس این آیه که میگوید حسرت مسافرت به آسمانها را کفار

به گور خواهند برد معنایش این است که اولیاء خدا به آسمان سفرخواهند کرد و برآسمانها مسلط خواهند شد برای اینکه یک چنین آیاتی نمونه عملی

داشته باشد لازم است نمونه عملی آن برای بزرگ مومنین و مسلمانان وبرای رئیس پیغمبران اتفاق افتاده باشد و همچنین آیه ای درسوره الرحمن

آنجا که خداوند جن انس را طرف خطاب قرارمیدهد ومیفرماید که اگراستطاعت دارید که ازاقطارآسمانها بگذرید وخود را به انتهای آسمانها برسانید این کاررا بکنید ولیکن بدانید که دراین تصمیم با شکست روبرو میشوید مگراینکه ازقدرت وسلطنت الهی برای این کاراستفاده کنید دراین

صورت میتوانید به آسمانها سفرکنید وخود را به انتهای عالم برسانید .

ازاین آیه شریفه هم استنباط میشود که با استفاده ازقدرت وسلطنت الهی امکان سفربه آسمانها وجود دارد زیرا خداوند میفرماید:

" ای جن وانس اگرمیتوانید درآسمانها نفوذ کنید تصمیم بگیرید اما بدانید که

نمیتوانید مگربا استفاده ازسلطنت خدا .

منظورازسلطان و سلطنت خدا دراین آیه شریفه همان قدرت اعجاز است که با استفاده ازآن قدرت مردگان زنده میشوند وطی الارض بوجود میاید وانسان میتواند به آسمان سفرکند دراصطلاح قرآن نیرویی که با آن معجزه

بوجود میاید سلطان می نامند وهمچنین درآیه ای دیگرخداوند میفرماید که ما با اعمال قدرت می توانیم آسمانها را زیرپای شما قراردهیم تا با استفاده ازآن قدرت درآسمانها نفوذ کنیم و راه آن را طی کنیم وخود را به انتهای عالم برسانیم . همه این آیات ونظائرآن دلالت دارد براینکه روزی خداوند

عوالم آسمانی را زیرپای انسان قرارمیدهد واورا درآسمانها سیرمیدهد

البته سیر به آسمانها ازطریق وسایل بشری و حرکت انسان با آن وسایل محکوم به شکست است زیرا سریعترین سرعتی که آن هم برای نورفرض

کرده اند ثانیه ای 300000کیلومتراست که برفرض اگرهم جسمی با حفظ

جرمانیت وجسمانیت خود با این سرعت حرکت کند بازهم بایستی سالهای سال درراه باشد تا خود را ازدایره منظومه شمسی خارج کند وبه منظومه دیگری وارد گردد زیرا نزدیکترین منظومه شمسی به منظومه ما که احتمال داده اند درآن منظومه انسان زنده ای وجود داشته باشد ستاره روشنی است بنام شعرای یمانی که 8 سال نوری ازمنظومه شمسی ما فاصله دارد چطوربرای انسان ممکن است 8 سال دراین مسافرت باشد با اینکه طبق نظریه دانشمندان برای جسمی با حفظ جسمانیت امکان سرعت

300000کیلومتردرثانیه نیست مگراینکه تبدیل به نورگردد که درآن صورت انسان ویا جسم دیگری نخواهد بود واما منظومه های دورترصد

سال نوری و پانصدهزارو....تخمین زده اند که امکان مسافرت به آنها وجود ندارد به همین مناسبت درسوره صاد خداوند به کفارمیگوید با اسباب و وسایل خود اگرهم به کرات آسمان سفرکنید شکست خواهید خورد مگراینکه این مسافرت را با استفاده ازقدرت ووسایل الهی وارادی انجام دهید که دراین صورت برای خدا امکان دارد شما را بدون زحمت به هرعالمی ازعوالم که بخواهید انتقال دهد پس با استفاده ازآیات قرآن و وعده های خدا دراین آیات با قطع و یقین میشود گفت که امکان مسافرت به آسمانها برای انسان هست ونمونه آن برای شخص پیغمبراکرم واقع شده است که آن را معراج می نامند.

**بحث دوم : معراج سیری وتکاملی**

این حق حقیقت خیلی روشن است که انسانها درزندگی خود دونوع تحول وتکامل دارند که درهریک ازاین دونوع تحول ازحالی به حالی ویا ازمکانی به مکانی دیگرقرارمیگیرند.

نوع اول: انتقال ازحالی به حالی بهتر

نوع دوم: انتقال ازمکانی به مکانی دیگر

ما میتوانیم این دونوع تحول وانتقال را معراج تکاملی ومعراج سیری بشناسیم. **سیر**به معنای حرکت ازشهری به شهردیگرویا ازجهانی به جهانی

دیگر, حرکت اززمین به کرات وسیارات, گردش درفضاها وشهرها.

**تحول** به معنای حرکت انسان ازنقص به کمال , حرکت ازجهل به علم , حرکت ازضعف به قدرت , حرکت ازموت به حیات, حرکت ازحیاتی به حیاتی عالیتر, ازعلم به علم عالی تر, حرکت علمی به باطن جهان وبه باطن باطن جهان, حرکت به شکلی که درهرتحولی تکاملی بوجود آید ودر

هرتکاملی مقداری ازنواقص وجودی انسان مرتفع گردد ودرآن تکامل از

کشفیات بهتروبیشتربرخوردارگردد. حرکت ازحال به حالی برای کسب کمال معراج تکاملی و حرکت ازشهری به شهردیگرویا ازفضایی به فضای بالاتروبهتررا حرکت سیرومسافرت می نامند.

این دونوع حرکت ازلوازم وجود وازلوازم زندگی انسان است.

اگراین دونوع حرکت ازانسان سلب گردد موجودی راکد ومتوقف خواهد بود که رکود وتوقف خلاف موجودیت هرموجودی ازجماد ونبات و حیوان وانسان است. پس خواهی نخواهی انسان مانند همه کائنات درحال سیرو

حرکت است تا بدان سیرو حرکات خود را به کمال مطلوب وزندگی ایده آل

برساند. برای هردونوع حرکت مبدا ومنتهایی است که بعد ازوصول به انتها حالت آرامش وبدنبال آرامش , آسایش برای انسان بوجود میآید.

مبدا ومنتها درحرکت تکاملی و مبدا ومنتها درحرکات سیرومسافرت :

برای پیداکردن مبدا ومنتها درسیرتکامل بهتراین است که وضعیت فکری و علمی وعملی خود را درابتدای تولد بدست آوریم وآن مقدارعلم وعمل را مبدا جهش وحرکت خود قراردهیم زیراانسان درهمان ابتدای تولد زندگی

خود را درتمام مراتب وجهات علمی ازصفرشروع میکند وبسوی بینهایت

بالا میرود تا زمانی که قدرت عملی اوتوام با قدرت علمی گردد وازطریق

علم و عمل بروجود خود و همه کائنات حکومت نماید.

دراینجا به اختصار میگوییم مبدا حرکت درمعراج تکاملی خود انسان ومنتهای این مسافرت وجود خداوند متعال است که بین انسان وخدا حالت

ملاقات بوجود میآید وانسان با خدای خود رابطه مستقیم پیدا میکند.

مبدا درسیرتکاملی ادراکات اولیه انسان است. دردوران کودکی ورشد آن

ادراکات درطول عمرتا زمانی که مجهولات او برطرف شود وازهندسه

خلقت جهان وانسان با خبرگردد. این را میدانیم که انسان موجودی است

مجهزبه قدرت دانستن و فهمیدن. تنها مخلوقی که میتواند بداند و بفهمد وزندگی خود را ازمسیرعلم و دانش اداره کند ازهمین مسیرازآنچه هست

استفاده کند همین انسان است, درمیان همه مخلوقات وتمامی کائنات فقط

انسان هست که به ابزاردرک ودانش مجهزاست.

دراینجا که انسان را موجودی آماده برای دانستن وفهمیدن فرض کنیم مساله معلومات و مجهولات انسان مطرح میشود.

درهمین فرض معلومات و مجهولات مبدا ومنتهای سیرتکاملی انسان روشن میگردد . شما خود را مانند شاگردی درمدرسه آفرینش فرض کنید

وجود خود و جهان آفرینش را مانند کتابی بشناسید که بایستی صفحات این کتاب را ورق بزنید و به رموزواسرارآن آگاه شوید, آفریننده خود وجهان را به جای استاد بشناسید که قدم به قدم شما رادرجهان آفرینش سیر میدهد

آیات آفاق وانفس را به شما نشان میدهد.

دراین سیرروزی که به همه حقایق وبه تمامی اسرارجهان آگاهی پیدا کردید درآن زمان است که کتاب آفاق وانفس را دانسته و شناخته اید وبه

انتهای تکامل رسیده اید. درابتدای سیرتکامل خود درفضایی آزاد بایستید وبه اطراف خود به زمین وآسمان وبه وجود خود عمیقانه نگاه کنید ببینید

مجهولات شما دربرابرمعلومات شما چه اندازه است سپس برای کشف مجهولات اولین قدم را بردارید وازخدای خود کمک بخواهید تا درهای علم ودانش را به روی شما بازکند ودرشما بیداری و آگاهی بوجود آورد ودر

ابتدای سیرخود یعنی اولین روزی که آمادگی برای درک ودانش دارید با سه مجهول بزرگ روبرو هستید که می توانیم این سه مجهول را سه جهان

نامتناهی بشناسیم وما خود وسیله ای هستیم که بایستی خود را به همه این

مجهولات برسانیم. اولین مجهول برای ماکه درابتدای سیرخود با آن روبرو

هستیم جهان اجسام واشکال وجهان صورتها واندازه ها ورنگ ها وتصویرها ویا جهان ماده است.

ماخود جسم هستیم مولود هندسه و تصویربرپایه کمیت و کیفیت, نتیجه قاعده ها وفرمولهای پیچیده که ازمجموعه آنها معجونی ویا مجموعه ای بنام انسان پیدا شده است. جهانی هم که درآن زندگی میکنیم این کره خالی وهوای محیط به آن کراتی که قدری دورترازما درفضا پراکنده شده اند مانند انسانها مواد و اجسامی هستند که برپایه شکل و تقدیروهندسه وتصویروکمیت و کیفیت مانند ما بوجود آمده اند. ما خود کیستیم وچیستیم

جهانی که درآن زندگی میکنیم چیست و کیست. مهندس طراح عالم کجاست

وچگونه است وروی چه قاعده وفرمولی جهان ماده وانسان این جهان ساخته شده است . هدف خدا ازآفرینش جهان وانسان چیست ومواد اولیه ومصالح ساختمانی جهان و انسان چه بوده وچگونه بوجود آمده است .

همه اینها مجهول اول ماست که بازدرماوراء این, مجهولات دیگری بنام عالم روح وجهان فرشتگان داریم وبازدرماوراء آن جهان عالم الوهیت وربوبیت وجهانی که درآن میتوانیم با خدای خود روبروشویم وازاسرارآن

ذات پاک آگاهی پیدا کنیم.

برای درک مجهولات سه گانه بالا بهتراین است که ازصنایع انسانی ویا خلقت خودمان مثالی بیاوریم تا ازاین مثال معلوم گردد که مجهولات سه گانه بالا چیست.

شما کنارخیابان ایستاده اید هزاران هزارماشین آلات وصنایع دیگربه چشم

می خورد که هرکدام ازآنها با شکل وهندسه مخصوص به خود درخیابانها حرکت میکند,آنچه ازهرماشین ویا صنعتی برای شما قابل کشف است صورت و شکل آن می باشد نه حقیقت وواقعیت درک صوتها وشکلهای ماشین وقضاوت درباره این صورتها که بد است یا خوب است خیلی ساده وآسان است شکل و صورت ماشینها برای هربیننده ای قابل کشف است ولیکن درماوراء صورتها یا جهان دیگری روبرومیشویم که آن جهان خیلی عمیق ترورقیق ترازجهان صورت و اشکال است و آن جهان عبارت است ازهندسه وقاعده وقانون وعلم و دانشی که توانسته است مواد اولیه ماشین آلات را ازمعادن استخراج کند وبصورت ماشینها درآورد.

آن یک حقیقتی است درآن طرف صورتها که صورتها وشکلها بین ما وحقیقت دوم یعنی جهان قاعده ها و فرمولها حجاب واقع میشود وبین ما و جهان دوم فاصله بوجود می آورد وبازآن طرف جهان علم وهندسه وقانون

وقاعده جهان دانشمندان وسازندگان ماشین آلات است که با علم ودانش و تفکرات خود توانسته اند ازاجسام وفلزات ساده بی شکل وروح این همه ماشین آلات زنده بوجود آورند و جهان را به علم و صنعت آباد کنند .

همین طورنگاهی به صورت و هیکل خود بیندازید ابتدا شکل و قیافه شما برای شما جلوه گرمیشود که مجموعه ای ازاستخوانها ورگها و اعصاب شماست همه این قطعات به یکدیگرمتصل شده وجسمی بنام انسان بوجود

آمده است و بازبه آن طرف جسمانیت خود وبه ماوراء هیکل و صورت خود سفری کنید با جهانی روبرو میشوید که پرازعلم وحکمت و هندسه وقاعده و قانونی که برپایه آن سلولهای بدن شما جان گرفته وآن سلولها با یکدیگرترکیب شده وازترکیب آنها با یکدیگرانسانی مانند من و شما بوجود

آمده . جهان علم و صنعت و قانون و قاعده چشم شما چطورمهندسی شده؟

گوش شما و مغزشما چگونه ساخته شده ونیرویی که همه این اعصاب و رگها را به یکدیگرمربوط میسازد وازاین ارتباط, انسانی گویا و شنوا بوجود می آورد چیست؟ فکرو شعورشما ازکجا می آید؟ حیات و ادراکات

شما چگونه ساخته میشود؟ آن یک جهانی است که درماوراء هیکل و بدن شما قرارگرفته صورت و هیکل شما حجابی است که بین شما وآن حقیقت

فاصله می اندازد و شما را ازآن دورمیکند وبازدرماوراء جهان, هندسه وحکمت سازندگی وجود انسان درماوراء جهان, قاعده ها وفرمولها با مهندس دانا و توانایی روبرو میشوید که با علم و حکمت خود اعصاب و سلولهای زنده بی شعوروادراک را با یکدیگر ترکیب نموده وازآن ترکیب

انسانی شنوا وبینا و دانا بوجود آورده است.

تمامی مجهولات سه گانه یک جا دریکدیگرادغام شده اند وآثارذاتی خود را به وسیله انسان بروزوظهورداده اند همینطورجهان آفرینش عالم خدا وعالم فرشتگان.

با این حساب معراج به معنای عروج به جهان علم وحکمت و صعود به جهان معلومات وادراکات است که برپایه کشف حقایق وهندسه خلقت انسان آشنا گردد.

درمعراج تکاملی بزرگترین عامل اساسی این است که انسان سالک خدا را هدف خود قراردهد وازخدا کمک بگیرد وانسان متفکرودانشمندی که

به خدا مربوط نیست وبرای کشف حقایق ازخدا کمک نمی خواهد وخدارا قبول ندارد مانند انسانی است که دراین راه پیاده حرکت میکند وپیاده دربیابان وسیع نامتناهی درفضایی که حرکت و مقصد برای او روشن نیست به همین مناسبت کفارکه نمی توانند خدا را درسیرعلمی خود هدف قراردهند با شکست روبرو میشوند, خداوند به آنها میفرماید که شما ازطریق اسباب ووسائلی که می سازید وبا درک و دانشی که خود کسب

می کنید با شکست روبرو می شوید ونمی توانید به سرّخلقت وحکمت آفرینش آگاهی پیدا کنید ولی انسانی که درسیرعلمی خود خدا را هدف قرارمیدهد مانند مسافری است که درراه به سوی مقصد حرکت میکند

مرکب وراه به مقصد وکیفیت حرکت همه برای او روشن است لذا برای

انسان سالک بسوی خدا دو سیربوجود می آید که آن دو را درلسان حکمت وفلسفه سیر صعودی وسیرنزولی می نامند.

سیرصعودی: برای ارتباط به خداوند تبارک وتعالی است ورابطه مستقیم با خدا واستفاده ازتعلیمات وتربیت اوست.

سیر نزولی: برای آشنایی به موجودات وحقایق عالم وبرای آشنایی به کیفیت خلقت جهان و انسان است.

انسانی که درمسیرعلم ودانش بسوی کشف حقایق ومجهولات قدم برمیدارد مانند کسی است که ابتدا وارد یک کارخانه بسیارعظیم وبزرگی میشود که درآن کارخانه هزاران هزاردستگاه سازندگی نصب شده است

که هریک ازآن دستگاهها صنایع مخصوصی تولید میکند. انسانی که وارد این کارخانه میشود وآشنایی به قسمت های مختلف و دستگاههای متفاوت آن ندارد ابتدا تصمیم می گیرد هرچه زودترخود را به رئیس ومهندس سازنده آن دستگاهها مربوط کند و بعد ازارتباط با سازنده کارخانه با راهنمایی او قسمتهای مختلف وصنایع متفاوت کارخانه و طرزکارآنها را ازنزدیک می بیند. پس درابتدای ورود یک حرکت دریک راه به سوی سازنده ماشین آلات کارخانه درآن بوجود می آید که این حرکت وسیررا قوس صعودی ویا حرکت صعودی نامیده اند.

جهان آفرینش مانند همان کارخانه ای است که درهرگوشه ای ازآن میلیاردها دستگاه سازنده ماشین آلاتی بوجود آمده که هرقسمتی صنایع مخصوصی میسازد ودرهرگوشه ای خلایق متفاوت ومتنوع بوجود می آید. انسانی که دراین کارخانه عظیم نامتناهی چشم خود را باز میکند ودرحالت تحیروبهت زدگی به قسمتهای مختلف آن نگاه میکند ابتدا تصمیم میگیرد که هرچه زودتردریک خط مستقیم حرکت کند,سازنده و

مهندس عالم آفرینش را بشناسد و با او ازنزدیک تماس برقرارکند دراین

سیرو سلوک بدون توجه به خود وسایرقسمتهای عالم فقط خدا را هدف خود قرارمیدهد تا هرچه زودتربه خدا مربوط شود و ازطریق تعلیمات و راهنماییهای او به صنایع وحقایق عالم آگاهی پیداکند . یک چنین حرکت

بسوی خدا را سیرصعودی می نامند که بدون توجه به راست و چپ سرخط مستقیم بسوی خدا حرکت میکند . آیات سوره النجم ومشابه آن آیات دیگری درقرآن سیرصعودی پیغمبررا پیش ازبعثت برای ما بیان میکند.

درآیات سوره النجم رسول خدا را تشبیه به ستاره ای میکند که ازیک طرف آسمان به طرف دیگردرحرکت است وبا سرعت حرکت میکند واز

خود نوروروشنایی بوجود می آورد. حرکت ستاره های آسمان که ما آنها را بصورت شهاب می بینیم دریک خط مستقیم بدون توجه به راست و چپ واقع میشود. خداوند می فرماید: قسم به ستاره زمانی که بسوی یک جهت ویک طرف حرکت میکند. قسم به همین ستاره که پیغمبرشما درگفتار وکردارخود گمراه نیست وبه اشتباه سخن نمی گوید, به او وحی میشود, تمامی علوم وگفته ها را خدای نیرومند به او آموخته, درحال ووضعی قرارگرفته که علم الهی ازآفاق عالم, به قلب او می تابد که این پیغمبردرسیروسلوک خود به بسوی خدا, خود را به افق توحید همان افقی که نورعلم خدا ازآن تابش میکند وطالع میگردد نزدیک کرد وبازنزدیک ترشد و نزدیک ترشد تا زمانی که همچون میوه رسیده به شاخه شجره توحید آویخته گشت آنچنان به خدا نزدیک شد مانند دوسرکمان که به سربازتیرزن درحال کشش نزدیک می گردد درآن افقی که علم خدا به قلب او تابش میکرد آیات عظمت خدا را دید, خداوند او را درعالم سیرداد

تا همه چیز را ازنزدیک ببیند وبه اسرارخلقت وعظمت خدا آگاه گردد.

این قسمت ترجمه آیات مربوط به معراج تکاملی پیغمبراکرم است که این معراج ازدوران طفولیت تا زمان بعثت رسول خدا انجام می گیرد.

درحالات رسول خدا نوشته اند که ازهمان زمان طفولیت ودوران جوانی

وزمانهای دیگرخیلی عمیق ودقیق بوده است, تفکرات او درجهان طبیعت ونظراو به جهان وستارگان به کیفیتی بوده است که گویی ازنگاه خود به آفاق عالم درس و دانش می آموخته به جهان و انسان مانند یک مطالعه کننده متفکر نگاه می کرده یعنی در وضع ستارگان وحرکات آنها مطالعه کرده همچنین دروضع زمین و حرکات زمین وکیفیت نباتات وسایر

حوادث عالم. پیغمبراکرم در این تفکرات عمیق خود درجستجوی آفریننده جهان وانسان بوده است تا شب معراج که حالت ملاقات با خدا برای او

دست داده وبا نزول اولین سوره و اولین آیات قرآن ندای غیبی را ازسوی خداوند متعال شنیده است. درحالات بعثت پیغمبرنوشته اند که درآن شب درکوه حراء به پشت خوابیده وچشم به آسمان دوخته درحال توجه وانتظار وکمک خواستن ازخداوند متعال.

رسول خدا(ص) خود حالات بعثت خود را این طورشرح میدهد ومیگوید:

درآن شب احساس کردم که تحت فشارنیرویی عظیم قرارگرفتم چنان فشارلذت بخشی که دوست دارم ادامه پیداکند ودراین فشارها که چند مرتبه تکرارشد بناگاه صدایی شنیدم که به من میگویند" اقراء باسم ربک الذی خلق " تا آخرآیات سوره علق, مشاهده کردم که آیات قرآن برزبانم

جاری شده وبین من وخدای من رابطه وتماس برقرارشده یک چنین حالتی که انسان سخن خدا را میشنود وبین او وخدا رابطه برقرارمیگردد

را "قوس صعودی" می نامند که انسان متفکرعمیق ازدوران طفولیت وجوانی خود درحال صعود وتفکربرای درک معارف الهی وحقایق توحیدی بسوی او درجهش وحرکت است تا زمانی که ازجانب خدا هدایت

میشود وقسمت تعلیم و تربیت الهی قرارمیگیرد.

رسول خدا(ص) درتوصیف معراج تکاملی خود میفرماید:

هنگام عروج بسوی خدا ازطرف راست من نداکنندگان وصدازدگانی بوجود آمدند که با ندا کردن وصدازدن مرا به طرف راست متوجه سازند

من به ندای آنها اعتنا نکردم وبه آنها پاسخ ندادم بلکه درخط مستقیم به سوی خدای خود حرکت کردم وبازدرهنگام حرکت ازطرف چپ من صداها و نداهایی پیدا شد که مرا به طرف خود دعوت میکردند که به آنها نیزاعتنا نکردم وبدون توجه به چپ وراست بسوی خدای خود درعروج وصعود بودم.

پیغمبراکرم(ص) اززبان جبرائیل دعوتهای بطرف راست و چپ را این

طورتوصیف میکند و میفرماید:جبرائیل به من گفت ای محمد تو اگربه طرف راست متمایل می شدی امت تو به نصرانیت گرایش پیدا میکردند واگردعوت کنندگان طرف چپ را اجابت می کردی امت تو به یهودیت

می گراییدند واکنون که بطرف راست و چپ متوجه نشدی ودرخط مستقیم بسوی هدف حرکت کردی امت تو نیزامتی متوسط و معتدل خواهند بود نه بسوی یهودیت ونه بسوی نصرانیت.

باید دانست که دراصطلاح, ادیان یهودی گری ونصرانی گری دوجهت انحراف دین خدا شناخته شده اند یعنی اگرما دین خدا را بصورت خطی مستقیم ازمادیت به معنویت وازطرف خلق بسوی خدا ترسیم کنیم انحراف

به طرف راست این خط نصرانیت شناخته میشود وانحراف به طرف چپ

یهودیت, زیرا اخلاق و روش یهودی گری ماده پرستی ودنیا پرستی درانسان پرورش میدهد ودرهمین پرورش بسوی ثروت ودنیا پرستی وکسب قدرت برای غلبه برانسانها چراغ فضیلت وانسانیت را درانسان

خاموش می کند و خوی حیوانیت را درطعم دوستی ومال پرستی درانسان

زنده می سازد, یک یهودی چنان اخلاق وروشی درزندگی دارد که درخط کسب مال و ثروت,فضیلت وتقوی و انسانیت نمی شناسد, حاضر

است هزاران درجه ومرتبه ازعلم وفضیلت وشرافت را رها کند ودر

برابرآن مال و ثروتی بدست آورد, درآن آیات قرآن ازروش ملت یهود دو

دین آنها به غربیت تعبیرشده که خداوند می فرماید:

" خورشید عقل وفضیلت وانسانیت آنها دردریای سیاه ولجن مادیت غروب کرده است که ازفضیلت وانسانیتی که جهت حیات وکمال دین است بهره ای ندارند" به همین مناسبت پیغمبراکرم درمعراج تکامل خود

ازروشهای یهودیت ویهودی گری کناره جست وکسب مال و ثروت وقدرت را درشعاع فضیلت و انسانیت اجازه داد وطوری مسلمانان را تربیت کرد که درزندگی دنیا خدا وفضیلت را هدف خود قراردهند وازپول پرستی وجاه پرستی کناره گیری نمایند. مال وثروت را برای کسب فضیلت بخواهند.

همین طورروش ملت مسیح انحراف به طرف راست دین شناخته شده که

دراصطلاح قرآن ازآن به شرقیت تعبیرشده است یعنی مسیحیت ونصرانیت اگردرست برپایه تعلیمات حضرت عیسی ومریم فعالیت کنند

بایستی درزندگی خود ازکسب مال وثروت وخدمت به مردم وآباد کردن

دنیا صرفنظرکنند ودردین خود فقط جهات معنوی ورهبانیت وکناره گیری ازدنیا وخلق دنیا را انتخاب کنند ودرتمام عمرمتوجه ذکرودعا و

عبادت باشند مانند خود مریم ومسیح که تارک دنیا شناخته شدند, ازشوهر

گرفتن ویا زن گرفتن امتناع نمودند.

رسول خدا(ص) درقانون گذاری دینی خود روشی را ترویج و ترسیم کرد که درخط دینی آن بزرگوارمردم درعین حال که کاسب مال و ثروت

وطالب آبادی دنیا میشوند کاسب فضیلت و انسانیت وطالب معنویت و روحانیت هم خواهند شد یعنی درشعاع راهنمایی دین اسلام جهات مادی و معنوی به نحو احسن تکمیل خواهد شد که ازاین روش تعبیربه خط مستقیم واعتدال شده است.

دین مقدس اسلام درقانونگذاری های عملی واخلاقی خود درشعاع ایمان وتوجه به خداوندمتعال دنیاداری وآبادی دنیا و زندگی را به بهترین وجهی

موردتوجه قرارمیدهد ودرضمن دینداری,دنیا داری را به حد اعلاواکمل

میرساند زیرا عبادت خدا را درخدمت به خلق خدا وآبادی دنیا قرارمیدهد.

مثلا به مردم دستورمیدهد درختکاری شما برای خدا عبادت است احیا کردن زمینها وجاری ساختن آبها برای خدا عبادت است, آباد کردن زمینها وزراعت کاری بهترین عبادتهاست. کوشش مردم درتامین سلامتی

مزاج بهترین عبادتهاست, رعایت حد اعتدال درغذاها وخوراکها وتامین

بهداشت وصحت مزاج ازاین راه عبادت است, زن گرفتن وشوهرگرفتن

بهترین عبادتهاست که ازاین راه دوسوم دین پسرودخترتامین میشود.

آماده شدن زنان ازطریق لباس خوب وزیبایی برای جلب شوهران خود

عبادت است,خدمت مردان به خانواده وفرزندان وتعلیم وتربیت آنان عبادت است, خلاصه اینکه دین مقدس اسلام عبادت احسن را ضمن خدمت به خلق وآبادی دنیا وزادن وتربیت کردن فرزندان قرارداده است

وشاید شعرسعدی هم ازهمین اخباروروایات اسلامی گرفته شده است آنجا که میگوید:

" عبادت بجزخدمت خلق نیست به تسبیح و سجاده ودلق نیست"

مسیحیت عبادت وتوجه به خدا ومعنویت را ازخدمت به خلق وآباد کردن

دنیا جدا ساخته است زیراچنین دستورمیدهد که مردم برای تقرب به خدا و کسب فضیلت ترک دنیا وترک زندگی کنند در"دیرها" میان کوهها وبیابانها به عبادت مشغول شوند.

بنابراین خدمات اجتماعی آنها وکاروکوشش برای آبادی دنیا و خدمت به خلق عبادت شناخته نمی شود.

درآن ساعتها که به آباد کردن دنیا و خدمت به خلق مشغول شده اند خدا را

عبادت نکرده اند ودرآن ساعتها که به دعا ونیایش ونماز و روزه میپردازند خدمت به خلق خدا را رها کرده اند بنابراین دین آنها ازخدمت به خلق وآبادی دنیا جداست ولیکن دین مقدس اسلام تمامی دین را درخدمت به خلق وآبادی دنیا قرارداده است ومیگوید تو اگربه خلق خدا خدمت کنی دنیا را آباد نمایی و هدفت ازاین خدمت و آبادی خدا باشد مثل

این است که به نمازوعبادت مشغول شده ای زیرا عبادت همین قصد قربت وجلب رضایت خداست. این قصد قربت وجلب رضایت اگرازطریق کاروخدمت به خلق حاصل شود بهتراست که ازطریق نمازو

روزه ودعا ونیایش حاصل گردد. مثلا دورکعت نمازبخوانی به قصد قربت عبادت است با اینکه درختکاری به چند درجه ازدورکعت نمازبهتر

است که درضمن آن دنیا وآخرت آباد میشود وبا نمازو روزه فقط آخرت آباد میگردد. بنابراین اسلام مسلمانان را ضمن خدمت به خلق, به خدا نزدیک میکند با اینکه خدمات اجتماعی دریهودیت ونصرانیت جنبه عبادت وروحانیت ندارد که یک دین کامل ومعتدل یعنی دینی که با اجرای مقررات آن دنیا و آخرت آباد گردد وانسان را به انتهای کمال و

فضیلت برساند.

**مراحل هفتگانه تکامل:**

معراج تکاملی انسان ازآن ساعتی شروع میشود که انسان وجودخدای خود را احساس میکند ومیل قلبی به سوی او پیدا میکند.

ازآن ساعتی که جهش قلبی بسوی خدا دارد به خدا معتقد میشود ومحبت او را دردل خود می آورد وچنان محبتی که مایل میشود او را ببیند وتقرب به او پیدا کند ازهمین ساعت ودرهمین حالات قدمهای اول معراج را برمیدارد وجهش بسوی خدا را شروع میکند بدون اعتقاد وتوجه به خدا پیدایش حالت معراجی درانسان ممکن نیست برای انسانهای کافرو غیرمعتقد به خداوند متعال تکامل معراجی پیدا نمی شود هرچند که درزندگی خود ویا درطبیعیات وصنایع, عالم و دانشمند باشد یک چنین دانش و اطلاعات طبیعی وریاضی که مربوط به زندگی ومادیات است درانسان تکامل عروجی بوجود نمی آورد بلکه درانسان تکامل عرضی

میسازند یعنی انسانهای کافرودانشمند آنها درکمالات وجودی خود مانند

گیاهها وعلفهایی هستند که درسطح زمین رشد میکنند و شاخه ای بطرف آسمان بوجود نمی آورند علف شناخته میشوند وشجره نیستند مانند علفهایی که رشد سریع دارند درروی زمین پهن میشوند امثال بوته کدوویا بوته هندوانه و خربزه که تنه وشاخه ندارند.

ولیکن انسانهایی که جهش بسوی خدا دارند وآمادگی پیدا میکنند که ازعالم طبیعت به آن طرف طبیعت سفرکنند مانند شجره درختهایی هستند که بسوی آسمان درحرکتند, شاخه و تنه بوجود می آورند وسربه جانب آسمان دارند لذا سیرمعراجی وتکامل نفس وروح انسان بدون درک معرفت خدا وایمان واعتقاد به او ممکن نیست دراین ایمان و اعتقاد حالاتی درانسان بوجود میآید که درهریکی ازآن حالات دریافت فیض از

خداوند متعال دارد که همان حالات ودریافتهای مربوط به آن مراحل

هفتگانه تکامل را بوجود می آورد که دراصطلاح قرآن ازآن مراحل هفتگانه تعبیربه هفت آسمان وهفت زمین شده است.

**اولین مرحله** تکامل که برپایه ایمان و حالت بوجودمی آید پیدایش عشق و

علاقه قلبی به خداوند متعال است که دراین عشق و علاقه زبان گویا پیدا

میکند ازمحبت خدا دم میزند وخدا را بسوی خود دعوت میکند ومتوجه به خود میسازد بدون اینکه ازکیفیت دعوت و توصیف وتعریف خدا آگاهی داشته باشد. شاید عشق وعلاقه یک چوپان بیابانی به خداوند متعال را که

مولوی صاحب مثنوی آن را دراشعارخود پرورش میدهد, مربوط به همین حالات اولیه معراجی بشناسیم که شاعر ازقول آن چوپان بیابانی میگوید که درعشق وعلاقه خود به خدا می گفت توکجایی تا شوم من چاکرت, چارقت دوزم کنم شانه سرت, دستکت بوسم بمالم پایکت , وقت خواب آید بروبم جایکت, گرتورا بیماری آید به پیش, من تراغمخوارباشم همچو خویش, ای فدای تو همه بزهای من, ای به یادت هی هی وهیهای من. چوپان مفروض دراشعارمولای رومی صاحب همان حالات اولیه

عشق وعلاقه به خداوند متعال است که روی علاقه ومحبت, خداوند متعال را به کلبه چوپانی خود دعوت میکند ولیکن ازتوصیف وتعریف خداوند متعال عاجزاست. لازم است دراین عشق و علاقه ازجانب خداوند

متعال به او توجهی شود وخداوند عقل و شعوراورا بیدارکند تا توصیفات وتعریفات اومناسبت به ذات مقدس خداوندمتعال داشته باشد.

دراین عشق و علاقه وحالات, انسان را بنده خدا می نامند وبه او مدال بندگی میدهند.

**مرحله دوم** : انسان دراین مرحله بعد ازاحساس عشق و علاقه به خداوند

متعال برای کسب فیوضات وتعلیمات ازجانب خداوند تبارک وتعالی آمادگی پیدا میکند یعنی درانسان حالت خودآگاهی وبیداری پیدامیشود که درآن حالات میتواند خدای خود را ازشباهت به مخلوقات منزه بشناسد.

انسان درمرحله دوم احساس میکند که وظایفی نسبت به خدای خود دارد که بایستی شکرنعمتهای او را بجای آورد واو را بندگی کند,اعمال و اخلاقی پیدا کند که درضمن آن اعمال و اخلاق رضایت خدا را جلب نماید

دراین آمادگی که دوست دارد وظایف اخلاقی و عملی نسبت به خدای خود داشته باشد ازسوی خدا راهنمایی میشود ودرمعرض وحی و الهام قرارمیگیرد. خداوند فکراو را روشن میکند وعقل وخرد اورا نیرو میدهد تا براساس همان روشنایی ونیروی خرد خدای خود را ازشباهت به مخلوقات پاک ومنزه بشناسد وازخدا احکامی فراگیرد تا درضمن عمل به آن احکام, رضایت خدا را به خود جلب کند. خداوند بنده مومن را دراین حالات قرارمیدهد وهمه جا به او می فهماند که چه بگوید وچگونه حرف بزند ومجهزبه چه اعمال و اخلاقی باشد. بنده مومن دراین مرحله ضمن احکام ودستورات که ازخدا میگیرد درجامعه خود پاک و بی عیب شناخته

میشود. اولین حکمی که بنده مومن دراین حال ازخدا میگیرد حکم نمازو

عبادت است, روش دعا و نیایش وعبادات را مطابق استعداد خود ازخدا

فرا میگیرد وتوجه به خدا پیدا میکند. انسان دراین مرحله ازخداوند متعال

نشان نبوت می گیرد خبرهای غیبی ازخدا فرا میگیرد مانند حضرت ابراهیم زمانی که درمرحله دوم قرارگرفته بود ازدهی گذشت که مردم آن

ده ستارگان را می پرستیدند ابتدا همراه آنها تصمیم گرفت که ستاره را

بپرستد ولیکن خداوندمتعال وحی و الهام کرد و به اوفهمانید که خدا چیست ونمیتوانند ستارگان خدای عالم باشند لذا هنگامی که ستارگان پنهان شدند گفت من خدایی را قبول ندارم که ازبندگان خود جدا میشود و

پنهان میگردد, کیش ماه پرستی و خورشید پرستی را هم با همین منطق

رد کرد وگفت: انی لااحب الافلین من خدایانی که پنهان میشوند وازجایی به جایی میروند را قبول ندارم, من به خدایی روی می آورم که آسمانها وزمینها را آفریده وهرگزبندگان خود را رها نمیکند.

دراین مرحله انسان مومنی که به وظایف عملی واخلاقی مجهزمیشود, انسانی است که میتواند ازمردم کناره بگیرد وبه خدا پیوند داشته باشد پس

ازتکمیل این مرحله دراصلاح حالات فردی ومجهزشدن به ایمان و عمل صالح حالت سوم انسان شروع میشود ووارد مرحله سوم میشود.

**مرحله سوم** را مرحله رسالت می نامند یعنی فراگرفتن علوم اجتماعی ومامورشدن برای اصلاحات ودعوت مردم بسوی خدا.

دریک حدیثی امام ششم(ع) مراحل تکامل حضرت ابراهیم را اینطور شرح میدهد, میفرماید: دراولین روزهای تکامل که خداوند دروجود ابراهیم خلیل عشق وعلاقه ای احساس کرد واورا متوجه به خدا دید به او

نشان عبودیت وبندگی بخشید واورا قبول کرد که بندهخدا باشد و در

استخدام دولت خدا قرارگیرد, علامت قبولی خدا این بود که ابراهیم در

وجود خود عشق و علاقه شدیدی نسبت به خدا احساس کرد ودرخط خداجویی وخدایابی قرارگرفت, دراین حال خداوند متعال منطق قوی و

دلایل توحید را به ابراهیم آموخت تا با آن دلایل, خدای خود رااز شباهت

به مخلوقات منزه بشناسد وبعد ازاحساس علاقه به خدا گرفتارشرک نشود

دراین مرحله ابراهیم خلیل به دانشی مجهزشد که براساس همان دانش توانست مرام شرک را رد کند ومشرکین را مردود ومطرود بشناسد.

لذا با استدلال به حرکت وطلوع وغروب ستارگان وماه و خورشید فهمید

که اینها مخلوق خدا هستند ونمی توانند خدای جهان باشند زیرا شی محدود درخارج ازحد وجودی خود نمی تواند تصرفاتی داشته باشد. فضاها ومکانهای خارج ازحد او ازحیطه تصرف ومالکیت او خارج میشود درنتیجه ازرسیدن به وضع بندگانی که درآن فضای خارج هستند عاجزمی ماند وخدای عاجزنمیتواند خدا باشد این بود که ابراهیم بناگاه فکروقلب خود را متوجه خدایی کرد که نامحدود ونامتناهی است وهرگز

افول و غروب برای او دست نمی دهد وازدایره ای که درآن بربندگان خود حاکمیت ومالکیت دارد خارج نمی گردد.

امام صادق(ع) میفرماید: ابراهیم دراین استدلالات وتعلیمات به نشان نبوت مفتخرشد وخود را ازرذایل اخلاقی پاک و منزه کرد وبه فضایل

اخلاقی مجهزگشت. دراین حال دانست که بهترین خدمت و بهترین عمل

که مایه جلب رضای خداوند متعال است دعوت بندگان خدا به توحید و

نجات دادن آنها ازمهلکه کفروگناه است, خود را آماده نمود تا ازطریق

دعوت بندگان خدا به توحید وخدمت به آنها هرچه بیشتررضایت خدا را جلب کند دراین آمادگی احتیاج به تعلیمات وحالاتی پیدا کرد که درآن تعلیمات وحالات بتواند مردم را به دین خدا دعوت کند ودربرابر

ناملایمات ایستادگی پیدا کند ازخدا هراسد و بجزخداوندمتعال به کسی متکی نباشد دراین تفکرات وحالات صاحب نشان رسالت شده واین نشان وحالات مربوط به آن, مرحله سوم معراج را تشکیل میدهد.

رسالت به معنای ماموریت اجتماعی است که شخص رسول ازجانب خداوند متعال ماموریت پیدا میکند جامعه را به توحید وخدا شناسی دعوت

کند ودرضمن دعوت به توحید, نظام اجتماعی بوجود آورد که درضمن نظام اجتماعی مردم به حقوق و حدود خودشان آشنا شوند واحکام الهی را درشناخت این حدود واین حقوق بشناسند.

حضرت ابراهیم ماموریت پیدا کرد که مردم را به توحید دعوت کند در

اینجا باید این حقیقت را بدانیم که قدرت خود سازی درمقایسه با نیروی جامعه سازی مانند قیاس یک عدد با هزارو چندین هزاراست.

انسان درخود وصافکاری وجود خود ازرذایل اخلاقی و صفات شیطانی با مزاحمی روبرونمیشود,درآنجا که میخواهد جلوی نفس امّاره را بگیرد

ازدروغ ونیرنگ بپرهیزد نیروی ایمان را درخود تقویت کند وبه علم و دانش مجهزگردد همه این کارها را بدون مزاحم انجام میدهد زیرا انسان مالک نفس خویش میباشد. دراین مالکیت برای خود سازی اختیارات مطلق دارد ولیکن درجامعه سازی ودعوت مردم بسوی خدا و حقیقت همه جا با افراد مانع و مزاحم روبرومیشود که مجبورمیشود با آنها به جنگ وجدال برخیزد وازطریق مبارزه وجهاد با مردم مرام توحید را رواج بدهد پس انسان درجامعه سازی به نیرو و قدرت بیشتری احتیاج دارد به همین مناسبت نشان رسالت که ماموریتی است برای جامعه سازی به مراتب بزرگتروبالاترازنشان نبوت است.

نبوت یعنی مبارزه با هوای نفس و جهل داخلی برای خودسازی .

رسالت یعنی مبارزه با جهل مردم وشیاطین جامعه برای جامعه سازی .

به همین مناسبت اکثریت پیغمبران درمقام نبوت بوده اند عده کمی ازآنها

به نشان رسالت مفتخرشده اند.

انسان درمراتب سه گانه بالا فقط به حکم ودستورویا نسخه طبیب آسمانی

احتیاج دارد که احکام را ازطریق وحی والهام ازخداوندمتعال بگیرد وبا

آن احکام, خود وجامعه مربوط را بسازد.

انسان دراین مراحل سه گانه مانند شاگرد است وخداوند متعال به جای استاد که وظیفه خدا دراینجا فقط این است که به بنده شاگردخود دستور

بدهد وبنده خدا آن دستورات را اجرا کند هرچند که ازحکمت آن دستورات آگاهی نداشته باشد به تعبیردیگرانسان دراین مراحل مانند مریض است که به طبیب آسمانی خود مراجعه کرده وخداوند بجای طبیب

است که نسخه بهداشت ومعالجه برای مریض خود می نویسد پس ازآن که انسان درمراحل سه گانه بالا درست فعالیت کرد ودستورات استاد را کاملا اجرا نمود خداوند کم کم او را ازمقام شاگردی واجرای احکام به مقام علم و حکمتها درتربیت خود وتربیت مردم خود کارمیزند درواقع از

حدّ واداری به کارها و ازحدّ اجرای دستورات درحدّ استادی وخودکاری

قرارگیرد تا بتواند به راهنمایی دانش خود فعالیت کندواحتیاج به دستور

واجرای دستورات نداشته باشد.

**این مرحله که درواقع کلاس چهارم تکامل است مرحله علم و حکمت می نامند.** درمراحل دوم وسوم فقط احکام را اجرا میکند وازخدا دستور

می گیرد ولیکن خود او ازماهیت آن احکام ودستورات بی خبراست.

نمازمیخواند ولی ازحکمت نمازآگاهی ندارد همچنین سایردستورات و

مقررات را اجرا میکند ولیکن ازفایده وحکمت آنها خبرندارد.

دراصطلاح اسلام و اهل اسلام یک چنین مرحله ای را مرحله تعبد وتقلید

می نامند که فقط دستورات را بگیرد واجرا نماید ودراثراجرای دستورات

واحترام گذاشتن به احکام الهی کم کم برای ورود به کلاس چهارم یعنی کشف حکمت احکام خدا آمادگی پیدا میکند وواردکلاس چهارم تکامل میگردد. دراین کلاس به سه کلمه آشنایی پیدا میکند که هریک ازآن کلمات کلاسی جداگانه است .

اول کلمه حکمت لم یعنی چرا, به معنای کشف علت غایی است.

دوم کلمه حکمت بم یعنی با چه چیزوباچه وسیله به معنای کشف علت مادی ومصالح ساختمانی است.

سوم کلمه حکمت کیف یعنی چگونه وبه چه کیفیت به معنای کشف کیفیت و هندسه ساختمانی جهان وانسان است.

ساده ترین کلمات حکمت که کلاس چهارم تکامل را تشکیل میدهد کشف علت غایی ممکنات وموجودات است. علت غایی یعنی فواید ونتایج اعمال

ویا صنایع طبیعی که همان فواید ونتایج باعث ایجاد آن صفت ویا حکم الهی شده است.

حکمت طبیعیات ویا حکمت احکام خدا دردو مرحله اجرا میشود که مرحله اول قدری ساده ترومرحله دوم تا اندازه ای مشکل است.

مرحله اول که ساده تراست کشف حکمت احکام خدا ونتایج دستوراتی است که به بندگان خود داده است واما مرحله دوم که تا اندازه ای مشکل است کشف حکمت مخلوقات ویا صنایع طبیعت است.

مثلا دراینجا می پرسیم که خداوند جهان و انسان را به چه منظوری آفریده؟ فایده وجودی نباتات وحیوانات وانسانها چه بوده است که خداوند برای پیدایش همان فواید جهان و انسان را آفریده است ؟

واما درمرحله اول می پرسیم که حکمت نمازو روزه چیست که خداوند مارا به انجام آن دستورداده ویا اینکه حکمت حلال و حرام چیست که خداوند قسمتی ازخوردنیها وپوشیدنیها را حلال وقسمت دیگررا حرام کرده است؟ انسانهای که درسیرتکامل ویا سیرمعراجی خود بسوی خدا وکشف حقایق قدم برمیدارند ابتدا آمادگی برای اجرای دستورات خدا پیدا

میکنند یعنی درمکتب احکام خدا جلو میروند وبه طبیعت وصنایع طبیعی

کارندارند درمراحل اول خداوند به آنها دستوراتی میدهد که چه اعمالی را انجام دهند وچه چیزهایی را حلال و یا حرام بشناسند ضمن تمرین همان

اعمال به نتایج وفواید آن برخورد میکنند, دراین برخورد حکمت همان دستورات برای آنها کشف میشود مثلا به دستورخدا وضو میگیرند ویا غسل میکنند وازاین غسل و وضو یک نظافت ظاهری وطهارت باطنی

برای آنها حاصل میشود که نظافت مربوط به خاصیت طبیعی آب وطهارت مربوط به قصد قربت وخلوص نیت است ازاین وضو گرفتن

ویا غسل کردن به حکمت این دو دستورآگاهی پیدا میکنند وبازخداوند به آنها دستورنمازو روزه میدهد وازاین دستوردرآنها حالت تقرب ونورانیت

پیدا میشود که با پیدایش این خاصیت به حکمت نمازوروزه آگاهی پیدا

میکند. همینطوردرانجام ماموریت اجتماعی ودستوراتی که مربوط به انسان داری و انسان سازی می باشد خداوند به آنها دستور میدهد که درارتباط به جامعه ودعوت خدا بسوی حق وحقیقت روش صبرومدارا

پیشه کنند وخشونت ودرشتی را کناربگذارند ودردعوت واصلاح افکار

جامعه صبوروملایم باشند, ازگناه مردم بگذرند ودرخط قصاص وانتقام

نباشند. پیغمبران ضمن اجرای ماموریت خود به خاصیت همین احکام

اجتماعی آگاهی حاصل میکنند و میدانند که اگرخشونت میداشتند مردم از

آنها می رمیدند ولیکن با صبرو ملایمت مردم به آنها جلب میشوند ومحبت پیدا میکنند. پس مرحله اول ضمن اجرای دستورات فردی ویا

اجتماعی برای آنها کشف میشود وکم کم خود را برای کشف حکمت طبیعیات آماده میکنند.

گفته شد حکمت سه کلمه است که معانی فارسی آن سه کلمه چرا, چگونه,

به چه وسیله می باشد که به عربی لم, بم , کیف میباشد, لم به معنای علت

غایی است, چرا نمازواجب شده ؟ چرا روزه و زکات و حج و جهاد ودعوت به دین خدا واجب شده؟ جهان و انسان به چه منظوری خلق شده؟

دلیل پستی ها و بلندیهای زمین چیست ؟ چرا آبها دریک طرف کره زمین

جمع شده ودرطرف دیگرخشکی ها بوجود آمده؟ چرا فاصله ماه اززمین

کمتروفاصله خورشید به زمین بیشتراست؟ دلیل حرکت وضعی وانتقالی زمین چیست؟ همینطوردربرابرهرموجودی ودربرابرهرحکمی به کلمه لم

ویا چرا ازعلت غایی آن سوال میکنند که درجواب این سوالات فواید وجودی طبیعیات ویا مصلحت حلال وحرام واحکام خدا بیان میشود وبا بیان آن فواید ومصلحت احکام انسان مرحله چهارم به حکمت احکام وصنایع طبیعی آگاه میشود وروی همان آگاهی انسانها را به مصالح ومفاسد زندگی آشنا میکند خودبخود میتواند جلوی فساد را بگیرد ومردم را به آنچه مصلحت است راهنمایی کند.

پس ازتکمیل این کلمه برای کشف کلمه سوم یعنی مواد ومصالح ساختمانی, جهان وانسان آماده میگردد. باید دانست که کلمات سه گانه حکمت ازنظرفهم و درک انسانها یکنواخت نیست بلکه سبک و سنگین و

سنگین تراست. سبک ترین کلمه حکمت همان کلمه لم می باشد که انسان زودتربه فواید وجودی طبیعیات ویا مصلحت احکام آشنا میگردد.

درصنایع انسانی نیزدرک این کلمه بسیارساده وآسان است که ما دراولین

برخورد به صنایع انسانی ویا قوانین بشری می توانیم به فواید ومصلحت آن آگاه شویم. دراولین برخورد میدانیم که مثلا ماشین برای سواری و خانه وساختمان برای سکونت است همینطورچیزهای دیگر, درصنایع طبیعی واحکام الهی هم با تفکروتامل بیشترمی توانیم به علت غایی هریک آشنا شویم .

واما سنگین ترازکلمه لم یعنی آشنایی به علت غایی وآشنایی به نتایج مصنوعات کلمه بم یعنی آشنایی به ماهیت مواد ومصالح ساختمانی است

این را میدانیم که تمام موجودات عالم, صنعت هستندکه به اراده وقدرت خدا بوجود آمده اند. هرکدام شکل مخصوصی دارند وبرای نتایج وفواید

معینی خلق شده اند. صنایع طبیعی مانند صنایع انسانی احتیاج به مواد اولیه دارد که اجتماع مواد اولیه بصورت شکلهای معینی بنام مصنوع ویا صنایع الهی شناخته میشوند.

این را میدانیم که اشکال,عرض هستند یعنی همان خطوط ونقوش وهندسه ها و صورتها میباشند واین اعراض بدون شی که عرض پذیرباشد قابل ظهورنیست. مثلا خطوط مربع و مثلث واشکال دیگربدون جسم قابل نمود

وقابل نمایش نیست اگردرخلا مطلق جایی که ازآب و هوا وذرات وهرجسمی خالی است ازکسی بخواهی که نقشی وشکلی بوجود آورد پیدایش آن نقش و شکل ممکن نیست زیرا نقش و شکل عرض است و عرض درجایی ظاهرمیشود که ماده ویا جسم عرض پذیروجود داشته باشد تا بتوانیم آن خطوط واشکال را دراجسام پیاده کنیم .

ما درعالم طبیعت همه جا با شکلها و صورتها وکمّیت ها و کیفیت ها ومکان وزمان و هندسه وحساب روبروهستیم. تمامی این کمّیت ها و کیفیت ها وشکل ها و هندسه ها عرض است که دراجسام ومواد عالم قرارگرفته وهرجسمی به شکل مخصوص ظاهرگشته است.

ما برای یافتن مواد ومصالح ساختمانی طبیعیات بایستی شکلها و عرضها وصورتها را رها کنیم وفکرخود را متوجه مواد وذراتی کنیم که به صورت این شکلها وهندسه ها درآمده است.

برای پیدا کردن مواد اولیه ومصالح ساختمانی عالم بایستی به دو تجزیه کمّی و کیفی اشتغال پیدا کنیم تا درضمن این تجزیه, صورتها وشکلها را

رها نموده خود را به مواد اولیه ومصالح ساختمانی برسانیم.

تجزیه کمی برای نابود کردن ابعاد وحجم ها وشکلها است.

همه چیز درعالم شکل است که بین ابعاد ثلاثه قرارگرفته, طول و عرض وعمق خطوطی هستند که درداخله آنها شکلها وحجم ها پیدا شده برای اینکه ما خود را برسانیم به مواد اولیه ای که بین ابعاد ثلاثه قرارگرفته بایستی به تجزیه کمّی مشغول شویم یعنی جسم بزرگی را درنظربگیریم

وآن را خرد کنیم وبازآن خرده ها را خردترهمینطوراجزاء یک جسم را

ازیکدیگرجدا سازیم کوچک و کوچک ترتا خود را به جزیی برسانیم که

قابل تجزیه نباشد, جزیی که حدش با حجمش مساوی باشد, جزیی که همراه ازبین رفتن حدش حجمش هم ازبین برود ودرآن حال خود را به

اجزایی رسانیده ایم که می توانیم بگوییم اجزاء اولیه آفرینش ویا مصالح

ساختمانی خلقت هستند برای این تجزیه کمّی ما را به مواد اولیه میرساند

موادی که ازاجتماع آنها این همه اجسام بوجود آمده .

پس ازآن می پردازیم به تجزیه کیفی تا درضمن این تجزیه اصول اولیه آفرینش را بدست آوریم وبا پیدا کردن آن اصول مرحله پنجم را به آخربرسانیم.

واما تجزیه کیفی به معنای تقلیل وتضعیف نیروها ورنگهایی که دردل ماده قرارگرفته که مواد عالم به کمک آن نیروها دارای روح استمساک

شده که با همین نیرو ذرات حوزه مغناطیسی پیدا کرده, درآن حوزه حرکت میکند وذرات دیگررا درمجاورت خود نگه میدارد .

ازنظرفرضیه های دینی تمام مواد وذرات واجسام عالم دارای روحی هستند که به کمک همان روح درآنها تحریک و تحرک وجذب و انجذاب

بوجود آمده وهمه این ذرات که دارای چنین روحی هستند حالت مرگی برآنها قابل عروض است که با عروض حالت مرگ حرکت ازآنها گرفته میشود وبه سکون برمیگردند.

جاذبیت ومجذوبیت ازآنها سلب میگردد به حالتی برمیگردد که ساکن وغیرجاذب است همانطورکه حیوانات ازنظرروح حیات حالت مرگ بر

آنها عارض میگردد که درآن حالت نیرویی به معنای روح حیات ازآنها

سلب شده ذرات ومواد عالم هم مانند حیوان و نبات قابلیت عروض مرگ

دارند که با عروض حالت مرگ حرکت آنها تبدیل به سکون میگردد.

عروض حالت مرگ برجماد ونبات و حیوان برهانی است روشن براینکه

درنهاد ماده اصل دیگری بنام روح ویا بنام نورونیروقرارگرفته که این اصل مایه تحریک و تحرک وجاذبیت ومجذوبیت ماده شده است .

ازاین اصل درموادعالم کیفیت بوجود می آید آنچنان که ازاصل مواد وذرات کمیّت پیدا میشود. درصورتی که منشأ پیدایش نورونیرودرمواد عالم اصلی بوده آن جدای ماده است با این اصل ذرات عالم کیفیت پیدا

میکند. ازنظرکسب نورونیروقابل توسعه است پس به همان دلیل وبه کمک این اصل مواد عالم ازنظرنورونیروقابل توسعه است قابل تضعیف

وتضیق میباشد یعنی اگر نیرووروح را دراجسام اصلی جدا ازاجسام بدانیم که اجسام ازاین اصل شارژ میشوند ودرجهت نورونیروتوسعه پیدا

میکنند پس می توانیم این اصل را به واحدهای بسیاری تقسیم کنیم که تکثیر دراین واحدها مایه توسعه وتقلیل آن واحدها باعث تضعیف نورو نیرو در مواد واجسام عالم گردد. ماده دراولین مرتبه که با نورونیروشارژ شود چنان شارژی که بتواند به مقدارکمی حرکت دراو پیدا شود که با آن حرکت جاذب ومجذوب گردد این مقدارنیرو که کمی باعث حرکت شده است واحد اول می نامیم که با چند برابرشدن آن حرکت ماده و جاذبیت آن چند برابرگردد همین طورقابل توسعه وتضعیف

باشد. مقدارنیروی بدن خود را اندازه میگیریم مثلا با دست خود میتوانیم بطورعادی بدون زحمت ده کیلو باربرداریم, میگوییم دست ما ازده واحد

نیروبرخورداراست که میتواند ده کیلو باربردارد.

آیا این نیرودردست ما قابل توسعه است که بدون تغییردرحجم سلولها و اعصاب نیروی دست ما زیادترویا کمترگردد؟

براهین دینی اینطورنشان میدهد که اصل نیرودرطبیعت مستقل است که با این اصل ماده ازیک واحد یا بینهایت قابل توسعه است .

پس ما میتوانیم نیروی بیشتری دردست قراردهیم که بتواند صدکیلووهزار

کیلو وبیشترباربردارد ویا نیروی دست خود را کمترکنیم که قدرت برداشتن صد گرم وده گرم بیشترنداشته باشد .

ازحالات مولا امیرالمومنین (ع) نقل میکنند که ایشان درحال عادی به مقداری کم ویا متعارفی ازنیروی بدنی برخورداربوده است ولی همین که با حادثه ای روبرو می شدند که برای غلبه برآن حادثه به نیروی عظیمی

احتیاج داشتند بلافاصله همان نیروی عظیم دربدن ویا دست آن حضرت ظاهرمیشد که می توانستند برآن حادثه غالب وفائق گردند.

مثلا دست ایشان درحال عادی یک سپرده کیلویی وپانزده کیلویی حمل میکرد ولیکن درمیدان جنگ درسنگین خیبررا کندند وازآن دربجای سپر

استفاده نمودند با اینکه آن درچندین صد برابرسپربوده است .

دراینجا حضرتش میفرماید که : نیروی الهی دردست وبازوی من قرارگرفت وتوانستم درخیبررا بردارم وازآن بجای سپراستفاده کنم .

با قبول این فرض که نیرویی درذات خود مستقل وجدا ازماده است ماده در قبول ویا عدم قبول این نیروقابل گسترش میباشد وازاین قابلیت تجزیه

کیفی دراجسام ومواد عالم قابل ظهوراست.

الحمدالله اولاوآخرا واناالعبد

محمد علی صالح غفاری

رمضان المبارک1398